

## افکار عمومی و کیفرگرایی

فیروز محمودی جانکی\*      محسن مرادی حسن آبادی\*\*

### چکیده

مقاله پیش رو رابطه کیفرگرایی و افکار عمومی را ضمن تشریح مفاهیم «افکار عمومی» و «کیفرگرایی» مورد بررسی قرار می‌دهد و تأثیر افکار عمومی بر گرایش به کیفر را با تمرکز بر متغیرهای فردی مانند سن، جنس، ترس از جرم و باورهای اجتماعی از سویی و تفاوت جوامع در سطح کلان از سوی دیگر تحلیل می‌کند. نتایج تحقیقات نشان می‌دهد که علت عمده تفاوت میزان کیفرگرایی در افراد، توانایی فرد در همزادپنداری با مجرمان و چگونگی آن است. در سطح کلان، تفاوت عمده در میزان کیفرگرایی ملل مختلف، به میزان ترس از جرم، حضور موضوعات جرم و عدالت در مبارزات انتخاباتی و نحوه پوشش رسانه‌ای جرایم بستگی دارد. افزون بر این، نتایج نشان می‌دهد که کیفرگرایی، نه یک مقوله ساده و بسیط، بلکه پیچیده و چند بعدی است و تا حدی تحت تأثیر ابزارهای جمع‌آوری داده‌ها و شیوه انجام پیمایش افکار عمومی نیز قرار دارد. بیان این نکته نیز ضروری است که اگر کیفردهی و به عنوان یک مسئله در سطوح بالایی مورد توجه مردم قرار نگرفته باشد و یا برای آنان موضوعی اهمیت دار تلقی نشود، افکار عمومی به معنای دقیق و صحیح در اطراف آن نمی‌تواند شکل بگیرد.

\* استادیار حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)  
firouzmahmoudi@gmail.com  
\*\* کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران  
mmorad2009@gmail.com

واژه‌های کلیدی: کیفر، کیفرگرایی، افکار عمومی، تبیین فردی، باور اجتماعی، پیمایش.

## ۱. مقدمه

در کشورهایی که سیاست‌های عمومی و اجتماعی و به طور خاص سیاست‌های کیفری به اعتبار مبنای دموکراتیک دولتهایشان تحت تأثیر مستقیم افکار عمومی قرار دارند، همواره کوشش می‌شود که سیاست‌های مورد نظر در موافقت با افکار عمومی و یا برای شکل دهی به آن شکل بگیرند. همچنان که سنجش افکار عمومی و توسعه و تکامل روش‌های مربوط به آن، به عنوان یک ضرورت اساسی محل توجه و تمرکز بوده است. زیرا دریافت و فهم درست افکار عمومی و سوگیری آن در هر یک از موضوعات و مسائل مورد بررسی برای سیاست‌گذاران و تصمیم‌سازان پر اهمیت است. تا جایی که اشراف بر افکار عمومی و مطالبات این نیروی حقیقی و ناملموس می‌تواند احزاب و گروه‌های سیاسی فعال در این کشورها را به پیروزی در انتخابات نزدیک کند و یا به دلیل ناتوانی از درک خواست‌های عمومی، آن‌ها را با شکست مواجه نماید. از این رو، مطالعه علمی هر یک از این حوزه‌های عمومی در قالب رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی مستلزم تمرکز بر این وجه سیاست‌های مربوطه است.

در این راستا، شماری از کشورها به ویژه ایالات متحده از دهه‌های ۷۰ و ۸۰ چرخشی را به سمت سیاست‌های کیفری سخت و سرکوب‌گرایانه تجربه کرده‌اند؛ تحولی که با پس زدن نظریه اصلاح و درمان، حداقل در سطح سیاسی، طرفداران زیادی را به خود جلب کرده است. در تبیین علل این پدیده، گاهی به سطوح بالای کیفرگرایی<sup>۱</sup> در میان عموم استناد شده و گاهی نیز کیفرگرایی عمومی به مثابه شرط لازم و نه کافی برای این رویکرد جدید تلقی شده است. در این راستا زیمرینگ و جانسون<sup>۲</sup> اعتقاد دارند که خصومت و دشمنی نسبت به مجرمین در میان مردم، مختص دهه یا دهه‌های اخیر نبوده، بلکه اصولاً ویژگی جوامع مدرن است و هیچ‌گاه، مگر در دهه‌های اخیر به سیاست‌های کیفری خشن بدل نشده است. در واقع آنها به دو بعد زمان و مکان اشاره کرده و ادعایشان این است که چرا گرایش توده مردم به پاسخ‌های شدید، در زمانی

دیگر و نیز در برخی کشورهای دیگر به چنین جنبشی تبدیل نشده است.<sup>۳</sup> (زیمیرینگ و جانسون، ۲۰۰۶: ۹-۲۶۸)

از این سالها تاکنون، در این کشورها شاهد افزایش شدت کیفرها به ویژه با تمسک توده گرایانه به افکار عمومی از طرف سیاسیون بوده‌ایم، به طوری که می‌توان گفت توجه روزافزون به دیدگاههای عمومی، عنصری از عوام‌گرایی کیفری<sup>۴</sup> را انعکاس می‌دهد.<sup>۵</sup> (گلب، ۲۰۰۶: ۴) این جریان همواره خود را غلام خانه‌زاد افکار عمومی دانسته و این‌گونه وانمود می‌کند که تنها در پی اعمال خواست عموم است. در این مسیر یک پیش فرض اساسی اثبات نشده در ذهن دارد مبنی بر اینکه عموم مردم تمسک به پاسخ‌های سرکوب گرایانه را به مثابه اراده نهایی و تغییرناپذیر خود مطالبه می‌کنند و حکومت‌ها نیز چاره‌ای جز تبعیت از آن مطالبه مفروض ندارند. این جریان جامعه را به منزله یک توده یکپارچه و منسجم در نظر می‌گیرد که، در مورد موضوعات جرم و عدالت، توافق همگانی در آن وجود دارد. استناد به نظرسنجی‌ها و پیمایش‌هایی که حکایت از گرایش و تمایل اکثر مردم به سمت پاسخ‌های کیفری شدید در برابر جرایم دارند، نیز در جهت تقویت موضع مزبور معمول بوده است.

در مقابل، عده‌ای از اندیشمندان همواره در صدد بوده‌اند به پیش فرض مزبور حمله کرده و اصل وجود چنین تمایلاتی را در مردم منکر شوند. این مجادلات به میدانگاهی برای تقابل آرا و عقاید متهافت، تبدیل شده است. گاهی گرایش‌های کیفرگرایانه را ساخته و پرداخته ابزارهای جمع‌آوری داده‌ها دانسته‌اند. گاهی به تفاوت‌های فردی در کیفرگرایی و علل آن بها داده و بعضاً نیز تحلیل‌هایی در جهت تبیین و ریشه‌یابی علل تفاوت‌های کلان در بحث کیفرگرایی عامیانه، بذل توجه شده است (اسپرات، ۱۹۹۹؛ اونور و کولن، ۲۰۰۹ و کلب، ۲۰۰۶).

در بادی امر، طرح این بحث در کشور ما ممکن است با مخالفت‌هایی روبرو گردد. بدان معناکه این‌گونه بحث کردن را اندکی غریب و ناآشنا بدانند و ارائه آن را غیر ضرور. لیکن باید به این نکته توجه داشت که افکار عمومی، پدیده‌ای همیشه حاضر در جوامع انسانی است. و جدا از خوش آمد یا بدآمد ما، همواره مطالباتی را داشته و دارد. از این‌رو شناخت آن، به ویژه زمانی که در ارتباط با یک سری از ارزش-

های اساسی مثل آزادی، حق حیات و حق تعیین سرنوشت قرار می‌گیرد، بسیار اهمیت دارد. از سوی دیگر، سوای بحث و مجادلات فلسفی بی‌نتیجه بر سر این موضوع، همواره در عالم عمل به مقوله درک و دریافت عموم از مقوله کیفر، توجه شده و بعضاً استنادهایی نیز به آن می‌شود. بدین معنا که حتی در کشور ما نیز زمانی که سخن از تشدید مجازات یک جرم خاص در عرصه قانونگذاری و یا لزوم برخورد شدیدتر با مرتکبین جرایم خاص به میان می‌آید، گاهی شاهدیم که این موضوعات به مثابه اعمال «خواستہ مردم» مطرح می‌شوند. نهایت این که مدتی است شاهدیم مبحث درک مردم نسبت به کیفر به صورت عینی و آماری در ایران نیز مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در این راستا دادگستری استان قم طرحی پژوهشی را در زمینه افکار عمومی و کیفر اعدام به اجرا گذاشت؛ موضوعی که از یک سو در خور تقدیر و جالب توجه بوده و از سوی دیگر نقدهایی بر آن وارد است. از این رو شاهدیم که کیفرگرایی، چه در سطح دانشگاهی و چه در سطح سیاسی، در کشور ما نیز مورد توجه قرار گرفته است. و طرح مباحثی در ارتباط با این موضوع خواهد توانست گامی هر چند کوچک در جهت غنا بخشیدن به بحث باشد.

مباحث مرتبط با کیفرگرایی را می‌توان در سه قسمت مجزا طرح کرد؛ نخست تحلیل کیفرگرایی در سطح فردی بدین معنا که چه چیزی تفاوت‌های فردی را در کیفرگرایی توجیه و تبیین می‌کند. دوم، بررسی و تحلیل موضوع در سطح کلان و در مقام مقایسه بین کشورها که علل تفاوت در کیفرگرایی چیست. و سوم، تمرکز بر روش شناسی پیمایش‌های کیفرگرایی بدین جهت که شیوه انجام پیمایش، به ویژه چگونگی پرسش‌ها و تعیین پرسش‌شوندگان بر پاسخ‌های داده شده و در نتیجه نتایج آن تأثیر می‌گذارد. به طوری که گفته می‌شود کیفرگرایی تا حدی ساخته و پرداخته ابزارهای پیمایش است. البته، پیشتر از این سه بیان، مختصری پیرامون واژگان افکار عمومی و کیفر گرایی برای درک دقیق‌تر از آن دو و کاربردی که در این مقاله دارند ضرورت دارد.

## ۲. افکار عمومی

آیا افکار عمومی پدیده جدیدی است؟ به نظر پاسخ این سوال منفی باشد. به واقع قدمت افکار عمومی، به درازای تاریخ جوامع انسانی است. لیکن موضوع واجد اهمیت این است که اصطلاح مزبور و کاربرد آن در حوزه علوم انسانی، به چند قرن اخیر باز می‌گردد. ادعا می‌شود که ژاک نکر<sup>۱</sup>، وزیر دارایی لویی شانزدهم، در آستانه انقلاب فرانسه این مفهوم را طرح کرد. از نظر وی افکار عمومی روح جامعه و میوه ارتباط انقطاع ناپذیر بین انسان‌هاست که بی گنج، بی محافظ و بی ارتش برای شهر و دربار و حتی برای قصر پادشاهان، قانون تعیین می‌کند. لیکن افکار عمومی از نظر وی افکار عمومی بخش آگاه جامعه بود؛ جمعیت فرهیخته‌ای که به باور هابر ماس، کافه‌ها، سالن‌ها، و محفل‌ها مرکز تبادل آراء و دیدگاه‌هایشان بود و در این امکان به نقد قدرت حاکم می‌پرداختند. این قشر که عمدتاً طبقه متوسط جامعه بودند، وظیفه آگاهانیدن سایر اقشار ناآگاه جامعه را به عهده داشتند (لازار، ۱۳۸۸: ۳۹).

ژان ژاک روسو، فیلسوف سیاسی شهیر قرن ۱۸ - که وی را پدر افکار عمومی مدرن نامیده‌اند - بنیادهای قدرت سیاسی را به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار داده و ماهیت آن‌ها را به مردم نمایاند و از آنجا که اساس و سرچشمه قدرت سیاسی و به طور خاص حق قانونگذاری را اراده و خواست مردم می‌دانست، به افکار عمومی اهمیتی بیش از پیش بخشید (دادگران، ۱۳۸۲: ۲۳). با پیروزی انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و اهمیت گرفتن رأی همگانی و نیز گسترش رسانه‌های جمعی، نوعی از افکار عمومی شکل گرفت که با افکار نخبگان و روشنفکران، متفاوت بود (غفوری و کمالی، ۱۳۸۹: ۱۷۳). در واقع از این برهه به بعد، افکار عمومی، منحصر در افکار یک قشر یا طبقه خاص نبود بلکه به منزله اراده عموم تلقی می‌شد. به تبع اهمیت یافتن مردم و مسائل آن‌ها، در مباحث روز و فرهنگ و ادبیات جوامع، اصطلاحاتی مثل خواست ملت، صدای مردم، اراده عمومی، عزم ملی و... رواج یافت. به نحوی که ناپلئون بناپارت می‌گفت: حکومت را می‌توان با سرنیزه به دست آورد اما برای حفظ آن، ناچار باید به افکار عمومی تکیه کرد (متولی، ۱۳۸۴: ۹۶-۹۴).

تعریف افکار عمومی چیست؟ آیا افکار عمومی به معنای جمع افکار عموم است؟ آیا معادل به کار گرفته شده برای واژگان لاتین به درستی اعمال شده‌اند؟ در پاسخ، مترجم کتاب افکار عمومی نوشته ژودیت لازار<sup>۸</sup> طی یادداشتی، به این نکته ظریف اشاره می‌کند که *opinion* نه به معنای «فکر»، بلکه معادل «نظر یا عقیده» است. نظر، شناختی گذراست بین شک و اطمینان که همواره استدلال منطقی و همه پسندی در شکل‌گیری آن دخالت ندارد. در حالی که فکر بر پایه تعقل صورت پذیرفته و از عمق بیشتری برخوردار است. از این رو انتخاب واژه «افکار» مبتنی بر یک سنت دیرینه و تکیه بر واژگان مرسوم می‌باشد. از سوی دیگر باید به این موضوع نیز اذعان داشت که بکار بردن واژه «افکار» گاهی این توهم را می‌پروراند که افکار عمومی، حاصل جمع افکار تک تک افراد جامعه است. لیکن این باور به اذعان بسیاری از متفکران، فاقد مبنای منطقی است. در همین زمینه گاهی افکار عمومی را نه عصاره عقاید فردی، بلکه نشأت گرفته از علائق مشترک درباره موضوع واحد و واکنش حاصله به عنوان ثمره آن علائق می‌دانند (دادگران، ۱۳۸۲: ۱۶). ژودیت لازار معتقد است افکار عمومی توزیع نظرها بین عموم نبوده، بلکه فرایند پیچیده‌ای است که طی آن افکار مختلف ابراز شده و در یک بیان جمعی جا می‌افتند (لازار، ۱۳۸۸: ۸۰). برخی از نظریه پردازان مکتب شیکاگو، نیز با این دیدگاه که حاصل جمع قضاوت‌های فردی نیست، هم عقیده است و تصریح می‌کند که محصول همکاری مبتنی بر ارتباط و تأثیر متقابل است (لازار، ۱۳۸۸: ۷۳). رونالد کیندر می‌گوید تحقیقات نشان می‌دهد شهروندان درباره بسیاری از مسائل و فرایندهای سیاسی، اطلاعات دقیقی ندارند. ولی به نظر می‌رسد که دیدگاه آنان به صورت یک جمع – که او از آن با «معجزهٔ تجمع و انباشتگی»<sup>۹</sup> یاد می‌کند – امور را درست در می‌یابد (کیندر، ۱۹۹۸، ۷۹۷). مفاد این دیدگاه مشابه برداشتی است که می‌توان از حدیث پیامبر گرامی اسلام نمود که «لا تجتمع امتی علی الخطأ»؛ امت مفهوم جمعی و هویتی مستقل از تک تک افراد آن دارند.

بر این اساس است که اندیشمندان علوم سیاسی و برخی تاریخ‌نگاران، پدیده افکار عمومی را عزم و اراده ملی و بسان یک نیروی سیاسی به شمار می‌آورند. جامعه‌شناسان آن را از دیدگاه تعامل اجتماعی و ارتباطات نگریسته و معتقدند که بدون ارتباط

چهره به چهره و با رسانه‌های جمعی، شکل‌گیری افکار عمومی امکان‌پذیر نیست. لذا تا زمانی که هر فرد از آرای سایر افراد بی اطلاع باشد، نمی‌توان آن‌ها را در قالب افکار عمومی گنجانند. در نهایت روان‌شناسان اجتماعی، افکار عمومی را پدیده‌ای روانی-اجتماعی می‌دانند (دادگران، ۱۳۸۲: ۲۵-۲۲). این دسته دو نوع مولفه را در شکل‌گیری فکر عمومی دخیل می‌دانند: مولفه‌های درونی و مولفه‌های بیرونی<sup>۱۰</sup> (متولی، ۱۳۸۴: ۱۳۳-۱۲۸).

به طور خلاصه می‌توان گفت افکار عمومی زمانی شکل می‌گیرد که اولاً مسئله‌ای مطرح شود، ثانیاً آن مسئله برای عموم مردم، واجد اهمیت تلقی شده به نحوی که پیرامون آن یک سری کنش‌ها از سوی مردم صورت گیرد، دیدگاه‌های مختلف طرح شده و در نهایت یک فکر عمومی راجع به یک موضوع خاص شکل بگیرد.

در پایان نباید این نکته را از یاد برد که افکار عمومی زمانی شکل می‌گیرد که روی هم رفته خود جوش، سنجیده و پایدار باشد. افکار عمومی که گروه‌های حاکم از طریق گوناگون در جامعه القا می‌کنند و نیز افکار گذرا و ناسنجیده که به شیوه‌ای تب‌آلود گریبانگیر بخشی از جامعه می‌شود، افکار عمومی به معنای درست کلمه نیست (بشیریه، ۱۳۸۶: ۴۱۱). بلافاصله این سوال در اذهان نقش می‌بندد که آیا پیرامون مسئله کیفردهی، چیزی به نام افکار عمومی شکل گرفته است که بتوان به آن استناد کرد یا باید به این موضوع با دیده تأمل و تردید نگریست؟

### ۳. کیفرگرایی

کیفرگرایی معادل فارسی *punitiveness* می‌باشد. معنای واژه «کیفر» روشن است. «گرایی» نیز دلالت بر تمایل و گرایش به سوی چیزی دارد؛ در اینجا گرایش به کیفر. گرایش به کیفر، به طور کلی از دو جهت قابل استعمال و آن‌گاه قابل تبیین و تحلیل است؛ نخست از جانب تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیرندگان در حوزه سیاست جنایی که معمولاً در نوشتگان مرتبط، اصطلاح کیفرگرایی به معنای گرایش چند دهه اخیر سیاست جنایی در توسل به کیفر و مبتنی بر احیای سزاگرایی در حوزه نظریه‌های

هنجاری مجازات است. این جریان فکری پس از طرح ادعای ناتوانی نظریه و سیاست‌های اصلاح و درمان در پیشگیری از جرم و اصلاح مجرمان مطرح شد. با این حال ضرورت دارد تفکیکی میان نظریه‌های هنجاری احیای سزاگرایی که با عنوان «عدالت استحقاقی»<sup>۱۱</sup> یا «آنچه سزاوار است» از سویی و سیاست‌های کیفری توسل به مجازات قائل شویم: نظریه‌های مکافات‌گرایی جدید با تمرکز بر متدولوژی فلسفی در تلاش‌اند تا با بازخوانی و بازنگری در اندیشه‌های کانت، اشکالات سزاگرایی سنتی را رفع نمایند و با نزدیک کردن بیشتر آن به واقعیت عمل کیفری، توجیه مناسبی برای مجازات بر پایه جرم ارتكابی و مقتضیات عدالت ارائه نمایند (داف و گارلند، ۱۹۹۴: ۱۶-۱۲). در حالی که سیاست‌های جنایی به طور کلی و سیاست‌های کیفری به طور خاص که از دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی به این سو در برخی از کشورهای غربی از جمله آمریکای شمالی و انگلستان تجربه شده‌اند (کولن، فیشر و اپلگیت، ۲۰۰۰)، همواره و ضرورتاً بر اساس نظریه‌های احیا شده سزاگرایی بنا نشده بلکه تا حد زیادی بر ملاحظات عملی و سیاسی کنترل جرم استوار شده‌اند. امید دولتهای درگیر فزونی نرخ بزهکاری این است که پس از یک دوره طولانی تضعیف و تحلیل کیفر، با توسل دیگر بار به مجازات و تقویت اندیشه سرکوب بتوانند به یک سیاست کنترل جرم مناسب دست پیدا کنند. این که تا چه حد این رویکرد جدید به هدف خود رسیده، موضوع این مقاله نیست.

بنابراین، نباید در تحلیل و نقد، این سیاست جدید را که گاهی بر بال مطالبات عمومی برای کیفردهی و کیفرگرایی نیز سوار بود، با نظریه‌های هنجاری احیای سزاگرایی مترادف گرفت یا ضرورتاً آنها را بر این مبانی هنجاری بنا شده تلقی کرد.

**وجه دوم** کیفرگرایی که مورد نظر در این مقاله است، کیفرگرایی عمومی به معنای گرایش مردم به سوی پاسخ‌های سرکوب‌گرایانه، از قبیل حبس است. به عبارت دیگر، زمانی که افکار عمومی در یک یا چند منطقه یا کشور، خواهان توسل به کیفر در برابر جرایم ارتكابی‌اند. از این رو، سنجش کیفرگرایی منوط به سنجش افکار عمومی در این زمینه است. دریافت گرایش افکار عمومی به کیفر و سنجش نوع و میزان آن، زمانی اهمیت می‌یابد که مشروعیت و یا توجیه اقدامات کیفری دولت، از بعد نظری، مستلزم



همسویی آن با افکار عمومی باشد. گاهی از نظر عملی این همسویی نقش برجسته‌ای را ایفا می‌کند به ویژه آن‌گاه که احزاب سیاسی در انتخابات تلاش می‌کنند که مطالبات کیفری مردم را در برابر جرم مورد توجه قرار دهند. دولت‌های دموکراتیک بیشتر از سایر نظام‌های سیاسی با چنین الزامی مواجه‌اند. تا جایی که یکی از برنامه‌های مهم احزاب سیاسی در فعالیت‌های انتخاباتی، بر حسب این که مشکلات حقوقی و کیفری رو در رو چه باشد، ارائه سیاست‌ها و برنامه در آن زمینه است. البته در کشورهایی که دولتهای کمتر دموکراتیک دارند نیز افکار عمومی، نیروی توانایی در جهت دادن به سیاست‌ها و برنامه‌های کیفری به شمار می‌آید با این تفاوت که چون از یک مبنای نظری قابل اعتنایی برخوردار نیست، به شکل نامعین‌تر و کمتر قابل پیش‌بینی بر رویکرد دولت اثر می‌گذارد.

تمرکز بر افکار عمومی به عنوان یک منبع جهت‌دهنده به سیاست‌های کیفری از همان دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، همزمان با تغییر نگرش در نظریه‌ها صورت گرفته است. گفته شده است که گرچه بازی با کارت جرم در امریکا به دهه ۶۰ بر می‌گردد، در دهه ۹۰ اغلب به افکار عمومی برای توجیه اصلاحات کیفری به ویژه در سطح کیفردهی استناد کرده‌اند (روبرت و دیگران، ۲۰۰۳: vii, viii). برخی تحقیقات منفرد یا مقایسه‌ای دلالت بر کیفرگرایی در افکار عمومی در کشورهای امریکا، انگلستان و کانادا دارد (کولن، فیشر و اپلگیت، ۲۰۰۰: ۲-۳ و روبرت و دیگران، ۲۰۰۳)، در چنین شرایطی یکی از پایه‌های تبیین سیاست‌های کیفری، همواره استناد به دیدگاه‌های عمومی بوده است، به طوری که بر اساس دیدگاه برخی پژوهشگران مطالعات تطبیقی در این خصوص، واکنش در برابر جرم به «عوام‌گرایی کیفری»<sup>۱۲</sup> نام‌گذاری شده است؛ یعنی واکنش سیاسی نسبتاً ساده به یک پدیده اجتماعی پیچیده (روبرت و دیگران، ۲۰۰۳: vii). برای هر یک از این مسائل و مشکلات پیچیده، افکار عمومی واکنش‌های تبیینی یا سخت‌گیرانه و در عین حال ساده‌انگارانه را پیشنهاد می‌کند: مانند «قوانین سه ضربه»<sup>۱۳</sup>، اعمال مجازات‌های بزرگسالان برای نوجوانان، و کیفردهی بدون آزادی مشروط. پیامد این سیاست سخت‌گیرانه، نقض اصول کیفردهی مانند رعایت تناسب و محدودیت در مجازات زندان به ویژه در کشورهای مختلف کامن‌لا و حقوق‌نویسته و

حرکت در جاده یک طرفه کیفرگرایی بوده است. جالب تر این که این روند حتی با کاهش نرخ جرم نیز ادامه پیدا کرده است (روبرت و دیگران، ۲۰۰۳: viii).

معمولاً کسانی که مدعی‌اند که سیاست‌های کیفرگرا بازتاب مطالبات افکار عمومی‌اند، با یک مسئله اساسی مواجه‌اند: تخمین تجربی چهره‌منحصراً کیفرگرایی عموم مردم. آیا واقعاً درست است که شهروندان تنها می‌خواهند که مجازات، آن هم ترجیحاً از طریق مجازات زندان بر مجرمان بار شود؟ آیا افکار عمومی درباره کیفر کردن مجرمان به صورت متوازن و حساب شده عمل می‌کند؟ به این منظور و برای پاسخ دهی به پرسش‌هایی از این دست، از روش افکارسنجی استفاده می‌شود. برای سنجش افکار عمومی گاهی از یک سوال کلی استفاده می‌شود؛ به عنوان نمونه پرسیده می‌شود که نظر شما راجع به اعدام چیست؟ موافق یا مخالف. گاهی نیز یک پرونده به سوال شونده ارائه شده و از وی خواسته می‌شود که یک ضمانت اجرا را برگزیند. گاهی نیز در مورد ملایم بودن یا متناسب بودن احکام دادگاهها از مردم سوالاتی پرسیده می‌شود.

در ارتباط با مقوله کیفر به طور کلی، یا اعدام به صورت خاص، در سطح ملی و بین‌المللی، پیمایش‌های بسیاری صورت گرفته است که در خلال بحث از افکار عمومی به تناسب بحث به آن‌ها اشاره خواهیم کرد. لیکن بزرگترین پیمایش، چه به لحاظ بین‌المللی بودن و شمول کشورهای زیاد و چه به لحاظ اجرای آن به صورت چند دوره، پیمایش بین‌المللی بزه‌دیدگی<sup>۱۴</sup> (ICVS) بوده است که در سال ۱۹۸۷ توسط گروهی از جرم‌شناسان اروپایی راه اندازی شد و تا کنون پنج مرتبه، افکار عمومی در کشورهای متعدد را سنجیده است، به نحوی که پیمایش ۲۰۰۴/۵ مشتمل بر ۳۲ کشور مختلف بود.

از آنجا که طراحی این پیمایش با نگاه مقایسه‌ای در دو بعد زمان و مکان<sup>۱۵</sup> بوده، در ارتباط با مقوله کیفرگرایی از یک سوال استاندارد در تمام کشورها و در تمام برهه‌ها بهره گرفته شده است. سوال مزبور از این قرار است:

مردم ایده‌های مختلفی در مورد ضمانت اجرایی که باید بر مجرمان تحمیل شود دارند؛ برای مثال پرونده مرد ۲۱ ساله‌ای را در نظر بگیرید که به اتهام جرم «ورود به

منزل غیر به منظور ارتکاب جرم»، برای دومین بار، مجرم شناخته شده است. این مرتبه وی یک تلویزیون رنگی را به سرقت برده است. کدام یک از ضمانت‌های اجرایی زیر را برای چنین موردی، متناسب‌ترین می‌دانید:

۱. جزای نقدی
۲. حبس
۳. خدمات عام‌المنفعه
۳. کیفر تعلیقی
۴. دیگر ضمانت‌های اجرایی
۵. نمی‌دانم

سپس به تناسب پاسخ به این سوال، پرسش‌هایی در مورد میزان ضمانت اجرای پیشنهادی مورد سوال قرار می‌گیرد ([Http://rechten.uvt.nl/ICVS](http://rechten.uvt.nl/ICVS)).

در این پیمایش از «سوال پرونده‌ای/موردی» برای بررسی افکار عمومی بهره گرفته شده، لیکن علاوه بر این، از سوال کلی و انتزاعی در باب حمایت از یک کیفر خاص استفاده نشده است. موضوعی که امکان مقایسه بین پاسخ‌ها در برابر دو نوع سوال متفاوت را از محققین سلب کرده است. از سوی دیگر از آنجا که پیمایش مزبور در ارتباط با بزه‌دیدگی بوده و کیفرگرایی تنها به عنوان یک سوال در میان چندین سوال دیگر مطرح می‌شود. این احتمال وجود دارد که فضای ایجاد شده توسط سایر سوالات پیمایش، بر پاسخ به سوال مرتبط با کیفرگرایی تاثیر بگذارد. به واقع سایر سؤالات پیمایش عمدتاً حول محور بزه‌دیدگی جریان داشته و پس از آنکه حس بزه دیده بودن را به سوال‌شونده منتقل می‌کند، در ارتباط با کیفرگرایی نیز از وی پرسیده می‌شود. این احتمال وجود دارد که در چنین فضایی میزان کیفرگرایی افراد، افزایش پیدا کند. چرا که مخاطب در مواجهه با سوال مربوطه، خود را احتمالاً بزه‌دیده فرض خواهد کرد نه بزه‌کار، و همان‌طور که متعاقباً خواهیم گفت این امر باعث کاهش احتمال همزادپنداری با مجرم و نتیجتاً افزایش کیفرگرایی خواهد شد.

جدول شماره ۱ میزان گزینش حبس برای سرقت تلویزیون رنگی توسط مردم را

در شماری از کشورهای جهان با استفاده از داده‌های ICVS و پیمایش اروپایی جرم و امنیت<sup>۱۶</sup> (EU ICS) مربوط به سال ۲۰۰۴/۲۰۰۵ نشان می‌دهد. در این جدول کشورهای ذکر شده‌اند که بیش از یک بار در پیمایش شرکت داشته‌اند (ارقام به درصد ذکر شده‌اند).

جدول ۱: میزان گزینش حبس برای سرقت تلویزیون رنگی

کشور	سال ۱۹۸۹	۱۹۹۲	۱۹۹۶	۲۰۰۰	۲۰۰۴-۲۰۰۵
ژاپن				۵۱	۵۵
ایرلند شمالی	۴۵		۴۹	۵۴	۵۳
انگلستان و ولز	۳۸	۳۷	۴۹	۵۱	۵۱
اسکاتلند	۳۹		۴۸	۵۲	۴۹
ایالات متحده	۵۳		۵۶	۵۶	۴۷
کانادا	۳۲	۳۹	۴۳	۴۵	۴۴
نیوزیلند		۲۶			۴۰
لهستان		۳۱	۱۷	۲۱	۳۴
استرالیا	۳۶	۳۴		۳۷	۳۳
سوئد		۲۶	۲۲	۳۱	۳۳
هلند	۲۶	۲۶	۳۱	۳۷	۳۲
نروژ	۱۴				۲۹
استونی		۴۳	۳۹	۲۴	۲۶
ایتالیا		۲۲			۲۴
آلمان	۱۳				۱۹
دانمارک				۲۰	۱۸
بلژیک	۲۶	۱۹		۲۱	۱۷
اسپانیا	۲۷				۱۷
پرتغال				۲۶	۱۵

کشور	سال ۱۹۸۹	۱۹۹۲	۱۹۹۶	۲۰۰۰	۲۰۰۴-۲۰۰۵
فنلاند	۱۵	۱۴	۱۸	۱۹	۱۵
اتریش			۱۰		۱۳
فرانسه	۱۳		۱۱	۱۲	۱۳
سوئیس	۹		۹		۱۲
+متوسط	۲۸	۲۹	۳۱	۳۵	۳۳

برگرفته از: جان ون کسترن (۲۰۰۹)

در پیمایش ۲۰۰۵ در ۱۶ کشور اتحادیه اروپا در مجموع ۴۹ درصد، خدمات عام‌المنفعه را برای سرقت تلویزیون توسط جوان ۲۱ ساله توصیه کردند که، نسبت به سایر جایگزین‌ها، دارای بیشترین حمایت در این کشورهاست. همچنین داده‌های پیمایش بین‌المللی و پیمایش اروپایی جرم و امنیت در سال ۲۰۰۴/۲۰۰۵ نشان داد که در مجموع کشورهای شرکت کننده در پیمایش ۳۹ درصد خدمات عام‌المنفعه را برگزیده و ۳۷ درصد حبس را. همان‌گونه که جدول فوق نشان می‌دهد، میزان کیفرگرایی از آغاز دهه اول قرن بیست و یکم در بسیاری از کشورها ثابت مانده و مردم در ۲۰۰۴/۲۰۰۵ نسبت به ۲۰۰۰ و ۱۹۹۶ در برابر جرم سرقت تلویزیون رنگی از میزان کمتری از حبس در کشورهای ایالات متحده، استرالیا، هلند، بلژیک، فنلاند و استونی حمایت کرده‌اند. یک تحلیل می‌تواند این باشد که قیمت تلویزیون رنگی بعد از سال ۲۰۰۰ کاهش یافته و انعکاسش را در سطح افکار عمومی با کاهش کیفرگرایی به جای نهاده است. لیکن کسترن معتقد است این کاهش به علت کاهش جرایم، کاهش میزان ترس از جرم و نیز افزایش رضایت از عملکرد پلیس بوده است (کسترن، ۲۰۰۹: ۲۹).

#### ۴. تبیین تفاوت‌های کیفرگرایی در سطح فردی

چه چیزی باعث تفاوت میزان کیفرگرایی در میان افراد مختلف می‌شود؟ چه تبیین‌هایی در این راستا ارائه شده است؟ در پاسخ، تاثیر ویژگی‌های فردی شامل جنسیت، سن و سطح تحصیلات، احساس ترس از جرم و تاثیر آن بر میزان کیفرگرایی

و باورهای اجتماعی شامل سبک اسناد، باورهای مذهبی و باورهای نژادی به عنوان سه دسته عوامل تأثیرگذار بر تبیین های فردی کیفرگرایی به ترتیب مورد بررسی قرار می گیرند.

#### ۴-۱. ویژگی‌ها فردی

ویژگی های فردی در سه سطح جنسیت، سن و تحصیلات می توانند بر میزان کیفرگرایی تأثیرگذار است.

الف) جنسیت: عموماً اعتقاد بر این است که مردها نسبت به زنان کیفرگراترند؛ بدین معنا که زنها نسبت به مردان در مواجهه با پرسش‌هایی در باب مجازات، با احتمال بیشتری پاسخ‌های غیرسرکوب‌گرایانه را بخواهند گزید. نتایج پژوهش کوری و فردیناند<sup>۱۷</sup> نشان داد که در آلمان غربی و شرقی مردها نسبت به زنها کیفرگراترند (کوری و فردینان، ۱۹۹۹: ۳۸۵-۳۸۴). نتایج مطالعه کسترن که داده‌های پیمایش بین‌المللی بزه دیدگی و نیز داده‌های پیمایش اروپایی جرم و امنیت را در ۲۳ کشور توسعه یافته تحلیل کرد، حکایت از آن داشت که متغیر جنسیت همبسته مهمی برای کیفر گرایی است. بدین معنا که مردها تا حدی نسبت به زنان، کیفرگراتر هستند. لیکن تأثیر این متغیر از منظرگاه ماهوی و تبیینی خیلی اندک بود. علت کمتر کیفرگرا بودن زنها ممکن است به این موضوع برگردد که زنان (بزرگسال)، تکرار کننده سرقت تلویزیون را نان آور خانه تلقی می‌کنند و نتیجتاً بیشتر طرفدار کیفرهایی غیر از حبس باشند (کسترن، ۲۰۰۹: ۴۴). تحقیق دیگری در کشور کانادا در این زمینه صورت گرفته است. در این پیمایش از دو نوع سوال استفاده شد. ابتدا پرسیده شد که آیا احکام دادگاه بزرگسالان خیلی شدید است یا به اندازه کافی شدید نیست؟ زنان در پاسخ به این سوال، کیفرگرایی بیشتری را نشان دادند. در واقع ۸۰/۸ درصد زنان در برابر ۷۰/۹ درصد مردها باور داشتند که احکام دادگاه‌ها به اندازه کافی شدید نیست. بر اساس داده‌های همین پیمایش زنان نسبت به مردها ترس از جرم بیشتری را از خود نشان داده بودند: ۴۷/۷ درصد زنان در مقابل ۱۵ درصد مردها. در تحلیل رگرسیون این داده‌ها متغیر ترس از جرم واجد اهمیت تشخیص داده شد. در واقع زنها نه به اعتبار جنسیت

بلکه بیشتر به علت نگرانی نسبت به افزایش سطوح جرم کیفر گراتر بودند. لیکن در همین پیمایش، در مواجه با پرونده خاصی که مرتکب جرم یک فرد نوجوان بود، حدود ۸۲ درصد زن‌ها در برابر ۷۴ درصد مردها خدمات اجتماعی و یا جزای نقدی را به جای حبس پیشنهاد دادند. در همین پرونده زمانی که مرتکب را فردی بزرگسال معرفی کردند تفاوتی در سطوح کیفرگرایی مردها و زن‌ها وجود نداشت (۸۵ درصد از هر دو جنسیت خدمات عام المنفعه و یا جزای نقدی را برگزیدند). این امر نشان می‌دهد که برای زنان کانادایی سن مجرم مورد سوال مهم بوده و احتمال اینکه جنسیت مجرم نیز برای مخاطبین مهم و تعیین کننده باشد، وجود دارد (اسپرات، ۱۹۹۹: ۴۷۴-۴۶۸).

به طور کلی باید گفت نتایج تحقیقات در مورد تاثیر جنسیت بر تفاوت‌های فردی در کیفر گرایی، یکسان و همخوان نبوده است. بلکه شاید بتوانیم بگویم از کشوری به کشور دیگر و یا حتی از شهر تا روستا، تفاوت نگرش بین زن و مرد وجود داشته باشد و این امر ممکن است به نحوه جامعه پذیری، درک آنها از مقوله کیفر و نیز میزان حضور زنان در سطح اجتماع و در معرض بزه‌دیدگی قرار گرفتن آنها باز گردد.

(ب) سن: ادعای مفروض این است که افراد نوجوان نسبت به بزرگسالان کیفرگراتر هستند. نتایج تحقیق کسترن نشان داد که کیفرگرایی تا حدی به سن و سال پایین‌تر ارتباط دارد. زیرا احتمالاً افراد مسن‌تر به موضوعات جرم و عدالت آشنا تر بوده و در نتیجه هزینه‌های اجتماعی حبس، از جمله از دست رفتن منبع درآمد خانواده، را در نظر می‌گیرند (کسترن، ۲۰۰۹: ۴۴). کواشیس<sup>۱۸</sup> نیز این پدیده را تایید کرده و معتقد است با افزایش سن حمایت از اعدام کاهش می‌یابد و بیشتر حامیان کیفر مرگ نوجوانان هستند؛ تحلیل وی این است که ۲۵ درصد تمام قربانیان قتل در ایالات متحده ۱۸-۲۴ سال سن دارند (کواشیس، ۱۹۹۹: ۸۰).

(ج) سطح تحصیلات: نتایج برخی تحقیقات نشان می‌دهد که با بالا رفتن سطح تحصیلات، میزان کیفرگرایی در افراد کاهش می‌یابد. اسپرات به این نتیجه رسید که در پاسخ به سوالات انتزاعی و کلی در باب کیفر گرایی، سطح تحصیلات تاثیری در میزان کیفرگرایی ندارد. لیکن در پاسخ به سوالات مرتبط با یک پرونده‌های خاص، افراد دارای تحصیلات بالاتر تمایل بیشتری داشتند که خدمات عام المنفعه را برگزینند

(اسپرات، ۱۹۹۹: ۴۷۲-۴۷۰). لیکن نتایج تحقیق کوری و فردیناند این موضوع را تایید کرد که با افزایش سطح تحصیلات، کیفرگرایی افزایش می‌یابد. لیکن در بالاترین سطوح تحصیلات کیفرگرایی افراد کاهش می‌یابد (کوری و فردینان، ۱۹۹۹: ۳۸۵). کسترن در تحلیل داده‌های ICVS در مورد کشورهای توسعه یافته به این نتیجه رسید که افراد دارای تحصیلات پایین تر تمایل بیشتری به کیفرگرایی دارند (کسترن، ۲۰۰۹، ۳۸). این یافته‌ها همسو با فرضیه مارشال است. در پرونده معروف فرمن علیه جورجیا<sup>۱۹</sup> این سوال مطرح شد که جایگاه افکار عمومی کجاست؟ و آیا نظرسنجی‌ها، ملاک معتبری برای سنجش احساسات عمومی محسوب می‌شود؟ مارشال که در این پرونده، نقش قاضی دیوان عالی را در ایالات متحده به عهده داشت در یک رای مخالف، این فرضیه را مطرح ساخت که عموم مردم به علت نداشتن اطلاعات کافی از کیفر مرگ حمایت می‌کنند. به واقع از نظر وی تنها افکار عمومی مطلع باید هدایت‌گر قوانین و تصمیمات قضایی باشد (ویدمار و السورث، ۱۹۷۴: ۸-۱۲۴۷). فرضیه عدم آگاهی عموم در مورد مقوله کیفر، زمانی ملموس و مشهودتر می‌شود که در مورد کیفری از آن‌ها بپرسیم که جنبه استثنائی داشته و کمتر با آن برخورد داشته‌اند؛ موضوعی که میزان آگاهی‌های آنها را در سطح پایین‌تری قرار داده است. به عنوان نمونه اگر از شهروندان ایرانی در مورد مخالفت یا موافقت با خدمات عام المنفعه یا تعلیق مراقبتی سوابقی پرسیده شود به نظر می‌رسد به علت عدم آگاهی آن‌ها از این گونه کیفر، نتوان اطلاعات موثق و قابل اعتمادی را به دست آورد و احتمالاً میزان مخالفت با این ضمانت‌های اجرایی در سطوح بالایی خواهد بود.

از یک جهت می‌توان در مورد فرضیه ارتباط سطوح بالاتر تحصیلات و کیفرگرایی کمتر، تردید و تشکیک نمود؛ آیا سطوح بالای تحصیلات در تمام کشورها به کیفیتی یکسان ارائه می‌شود؟ ضمن این‌که رشته تحصیلی افراد و محتوای برنامه‌های آموزشی نیز احتمالاً بر نگرش آنها نسبت به کیفر تاثیر می‌گذارد. مطالعات مقایسه‌ای در کشورهای مختلف می‌تواند ما را در پاسخ دهی به این پرسش یاری کند.

۲-۴. ترس از جرم<sup>۲۰</sup>



بزهکاری در محیط شهری که در اکتبر ۱۹۸۹م. در مترو کانادا برگزار شد، در خصوص ترس از بزهکاری، اعلام کرد: «ترس از بزهکاری مشکلی برای شهروندان به ویژه زنان و افراد سالخورده به شمار می‌آید. این مسئله مشکلی واقعی است. با این حال در بسیاری از موارد، این ترس با سطح واقعی ناامنی نامتناسب است» (کاشفی اسماعیل‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۵۹).

همانطور که پیش از این اشاره شد اسپرات<sup>۲۱</sup> پیمایشی را در کشور کانادا انجام داد که طی آن سه پرسش مختلف مطرح شد. یک پرسش انتزاعی در ارتباط با شدت یا عدم شدت کیفردهی در دادگاه‌ها، دوم، یک پرسش در ارتباط با یک پرونده خاص و سوم، یک پرسش در خصوص ترس از جرم. نتایج پژوهش نشان می‌داد که کسانی که اعتقاد داشتند که جرایم در حال افزایش است (یعنی ترس از جرم بیشتری را نشان دادند) به احتمال بیشتری به این موضوع باور داشتند که احکام دادگاه‌های بزرگسالان به اندازه کافی شدید نیست. در واقع آنها کیفر گرا تر بودند، لیکن زمانی که در مورد یک پرونده خاص از آنها سوال شد، ترس از جرم نشانگر مهمی نبود. بدین معنا که کیفر گرایی و انتخاب گزینه حبس، در مورد پرونده‌های خاص، ارتباطی با ترس از جرم نداشت (اسپرات، ۱۹۹۹: ۴۷۳-۴۶۸). این یافته را می‌توان این گونه تفسیر کرد که ارائه یک سوال کلی و انتزاعی به مخاطبان، ذهن آنان را درگیر جزئیات نکرده و این فرصت را فراهم می‌آورد که ترس از جرم، که از قبل در ذهن مخاطب وجود داشته، مجال ظهور و بروز پیدا کند. از سوی دیگر می‌توان گفت با ارائه یک پرونده خاص به سوال شونده، وی با مجرم همزادپنداری کرده و نتیجتاً کیفرگرایی کمتری را نشان می‌دهد<sup>۲۲</sup>. لیکن سوالات کلی و مبهم به دلیل عدم توجه به مجرم و خصوصیات وی، توانایی همزادپنداری مخاطب با مجرم را تحت‌الشعاع قرار داده و با میدان دادن به ترس از جرم پاسخ‌های کیفرگرایانه تری را سبب می‌شود.

کسترن در مورد کشورهای توسعه یافته، نتیجه گرفت که افرادی که کمتر به پلیس اعتماد دارند، بیشتر ترس از جرم دارند. چنین افرادی تا حد بیشتری کیفرگرا نیز هستند (کسترن، ۲۰۰۹: ۳۸). توماس و فوستر به این نتیجه رسیدند که تصور افزایش جرایم،

منجر به ترس از بزه دیدگی می‌شود. ترس از بزه دیدگی نیز سبب می‌شود مردم تاثیرگذاری افزونی را در استفاده از کیفر درک و دریافت کنند (ویدمار و السورث، ۱۹۷۴: ۱۲۵۸). اصولاً منابع عمده ترس از جرم را رسانه‌ها و سیاستمداران می‌دانند. رسانه‌ها عمدتاً مبادرت به چاپ مقالات احساسی و هیجانی مرتبط به قتل، جرایم خشونت‌بار و بزهکاری مهاجران و جوانان، آن‌هم غالباً بدون هیچ گونه تفسیر کارشناسانه می‌کنند. آنها اعمال مجرمانه را غالباً بزرگتر از ماهیت واقعیشان، نشان داده و در بسیاری از موارد اطلاعات اشتباه و انحرافی را به مخاطبان خود القاء می‌کنند (کاشفی اسماعیل زاده: ۱۳۸۴: ۲۶۰). در تحقیقی از مردم پرسیده شد «هنگام تفکر در مورد ملایمت احکام دادگاهها، چه نوعی از مجرمین را در ذهن دارند»؟ در پاسخ، ۵۷ درصد پاسخ دهندگان، اعلام کردند که مرتکبین جرایم خشونت بار و مکررین جرم را به خاطر می‌آورند. این در حالی است که جرایم خشونت بار بیش از ۱۰ درصد تمام جرایم ثبت شده توسط پلیس در ایالات متحده، انگلستان، کانادا و استرالیا را در بر نگرفته و تکرارکنندگان جرم نیز نسبت اندکی از کل مجرمان را شامل می‌شوند (کلب، ۲۰۰۶: ۱۲). این موضوع را می‌توانیم کارکرد رسانه‌ها در ساختار بندی تصاویر خاصی از مجرمان در اذهان مردم بدانیم که خود را در غالب ترس از جرم و در نتیجه، کیفرگرایی بالاتر نشان می‌دهد.

در همین ارتباط این پرسش مطرح می‌شود که آیا بین بزه دیدگی سابق و کیفر گرایی ارتباطی وجود دارد. بر اساس نظر مرسوم افرادی که زمانی بزه دیده واقع شده‌اند به انگیزه انتقام و حس سرخوردگی پاسخ‌های سرکوبگرایانه تری را برمی‌گزینند. به نظر ون داک (۱۹۹۰) آنچه از مجموعه داده‌های ICVS بر می‌آید این است که کسانی که اخیراً قربانی جرم «ورود به منزل غیر به قصد ارتکاب جرم» شده‌اند به احتمال افزون-تری گزینه خدمات اجتماعی را برگزیده اند (کسترن، ۲۰۰۹: ۳۶). بر این اساس می‌توان گفت این گونه افراد اطلاعات واقع بینانه تری را نسبت به مقولات جرم و عدالت دارند؛ زیرا، از یک سو خود به صورت مستقیم با جرم و دستگاه عدالت کیفری برخورد داشته و نسبت به هزینه‌های اجتماعی حبس آگاهند و از سوی دیگر اطلاعاتشان کمتر تحت تاثیر رسانه‌ها قرار دارد.

کسترن در تحلیل نهایی خود اذعان دارد که با استفاده از چند متغیر فوق، تنها بخش کوچکی از تفاوت‌های افراد در کیفرگرایی تبیین می‌شود و در واقع فضای خالی تبیینی نسبتاً وسیعی در این زمینه باقی مانده است؛ فضایی که نیاز به تحلیل و تبیین فراوان دارد (کسترن، ۲۰۰۹: ۴۵).

### ۳-۴. باورهای اجتماعی

باورهای مردم یکی از مهمترین مؤلفه‌هایی است که می‌تواند بر گرایش آنها به کیفر و شدت و میزان آن مؤثر باشد. دیدگاه مردم راجع به جرم و چرایی آن و منسب نمودن آن به مرتکب یا عوامل و علل فراتر از اراده او، اعتقادات و باورهای مذهبی و نیز گرایش‌ها و تعصبات نژادی نزد آنان از جمله متغیرهایی هستند که ذیل باورهای اجتماعی مردم می‌توان بررسی کرد.

الف) سبک اسناد<sup>۳۳</sup>: اصولاً افرادی که مجرمین را افرادی خودمختار، آزاد و عاقل می‌دانند به احتمال افزون تری آنها را مستحق کیفر نیز می‌دانند. در مقابل، افرادی که ارتکاب جرم را نه از نوع گزینش آزادانه، بلکه به مثابه پدیده‌ای در نظر می‌گیرند که ریشه در نابرابری‌های فراگیر در جامعه دارد مجرم را مسئول رفتار مجرمانه خود ندانسته و از این‌رو کمتر کیفرگرا هستند. در همین راستا کسانی که به لحاظ سیاسی دارای بیش محافظه کارانه باشند کیفرگراترند زیرا، از نظر آنها علت رفتار فرد نه جبر محیط، بلکه ویژگی‌های خود فرد و از نوع انتخاب آزادانه و عاقلانه بوده است. گارلند بر این باور است که تاکید بر مجازات همسو با باور به مسئولیت فردی است. محافظه-کارها مجرمین را انسان‌هایی خودمختار، عاقل و آزاد می‌دانند که مسئول رفتارشان و نتیجتاً مستحق مجازات هستند (جاکوبس و کارمیشل، ۲۰۰۲: ۱۱۳). ویدمار و السورث<sup>۳۴</sup> نیز این موضوع را به دیده تایید نگریسته و معتقدند که دموکرات‌ها نسبت به جمهوری خواهان کمتر تمایل به اعدام دارند (ویدمار و السورث، ۱۹۷۴: ۴-۱۲۵۳).

ب) باورهای مذهبی: گاه ادعا می‌شود که ارتباط تنگاتنگ مثبتی بین باورهای مذهبی و کیفر گرایی وجود دارد. به این معنا که وجود باورهای مذهبی در فرد به معنای یک احتمال افزون‌تر برای حمایت از گزینه‌های سرکوب‌گرایانه است. به عنوان نمونه در متن فرهنگ مسیحیت، برخی تحقیقات وجود باورهای مبتنی بر «صورت را

برگردان، «عفو، بخشش و رابطه فرد را با عشق به خدا برای بررسی و تحلیل گرایش کمتر به کیفرگرایی مورد استفاده قرار داده‌اند. در واقع این دست تحقیقات به صورت ملموس‌تری رابطه باورهای مذهبی و کیفرگرایی را بررسی کرده‌اند. نتایج نشان می‌دهد که افرادی که بیشتر اهل عفو و بخشش بوده و رابطه شخصی با یک عشق به خدا داشته‌اند، کمتر از سیاست‌های سرکوبگراییانه حمایت می‌کنند (کالن و یونور، ۲۰۰۹: ۲۹۴-۲۹۳). این در حالی است که بیشتر تحقیقات نشان می‌دهد که افرادی که تحت تأثیر باورهای تند و متعصبانه مذهبی و فهم و تفسیر خودسرانه از متن کتاب مقدس قرار دارند، از کیفر مرگ بیشتر حمایت می‌کنند (کالن، فیشر و اپلگیت، ۲۰۰۰: ۲۴-۲۵).

ج) باورهای نژادی: در جامعه‌ای مثل جامعه آمریکا که تنش‌های نژادی پدیده‌ای همیشگی بوده، برخی تحلیل‌ها، ارتباط نژاد پرستی و باورهای نژادی را با کیفرگرایی نشانه گرفته‌اند. سفید پوست‌ها خواهان مجازات‌های شدید در مناطقی هستند که دارای گروه‌های اقلیتی بزرگ‌اند. همچنان که حمایت سفیدها از کیفر اعدام مرتبط با تبعیض علیه سیاهان است (جاکوبس و کارمیشل، ۲۰۰۲: ۱۱۱). به نظر ویدمار و السورث نیز میزان حمایت از اعدام در میان سفیدپوست‌ها بیشتر است (ویدمار و السورث، ۱۹۷۴: ۱۲۵۳). در مقابل، در جامعه آمریکا میزان حمایت از اعدام در میان سیاه پوست‌ها ۲/۵ برابر کمتر از سفید پوست‌ها است (کواشیس، ۱۹۹۹: ۹۷). علت این موضوع احتمالاً این است که سفیدپوست‌ها جرایم خیابانی را بیشتر مرتبط با شهروندان آمریکایی - آفریقایی تبار می‌دانند، از این‌رو دست کم نسبت به جرایم خیابانی نگرش‌های کیفرگراییانه تری دارند. برعکس افراد آمریکایی - آفریقایی تبار کمتر از اعدام حمایت می‌کنند؛ زیرا، آنان نیز جرایم خیابانی را مرتبط با هم‌نژادهای خود دانسته و نتیجتاً نسبت به کسانی که از نظر آنها دارای ریشه نژادی مشترکی هستند کمتر احساسات کیفرگراییانه بروز می‌دهند.

#### ۴-۴. همزاد پنداری با مجرم

اونور و کولن<sup>۲۵</sup> در مقاله‌ای با عنوان «همزادپنداری<sup>۲۶</sup> و کیفرگرایی» سعی کرده‌اند

یک مدل نظری جامع را برای تبیین تفاوت‌های فردی، در کیفرگرایی ارائه بدهند.

همان‌گونه که دیدیم نویسندگان متعددی در این قلمرو قلم فرسایی نموده لیکن از ارائه یک مدل نظری جامع، ناکام مانده‌اند. در این مسیر این‌دو محقق این موضوع را به میان کشیده‌اند که می‌توان عمده تفاوت‌های فردی در کیفرگرایی را با ارجاع به توانایی فرد در همزادپنداری با مجرم تبیین و توجیه کرد (همزادپنداری با انواع خاص از مجرمان و نه با هر مجرم به صورت خاص). در واقع از این منظر وجود همزادپنداری در فرد باعث کاهش میزان کیفرگرایی می‌شود. تمرکز بر همزاد پنداری مبتنی بر یک سنت جامعه‌شناختی غنی است از نوع آنچه که جورج هربرت مد به آن اذعان داشته که «خود» تنها در صورتی به باروری کامل می‌رسد که شخص بتواند نقش دیگری را عهده‌دار شود.<sup>۲۷</sup> در واقع از منظر فردی که دارای چنین توانایی است، غم دیگران غم اوست و رنج دیگران رنج او.<sup>۲۸</sup>

توانایی همزادپنداری را گاهی دارای پایه زیستی-عصبی دانسته‌اند و گاهی اجتماعی. اونور و کولن بر این باورند که همزادپنداری داخل در یک پروسه زیستی-اجتماعی است. به این معنا که علاوه بر ریشه‌های زیست‌شناختی، بر اثر مجموعه‌ای از باورهای اجتماعی (مانند باورهای نژادی و سبک اسناد) و تصاویر دارای ساخت اجتماعی<sup>۲۹</sup> از جرم شکل می‌گیرد. برای نمونه، کسی که تصور می‌کند مجرمان خیابانی از نژادی خاص هستند، احتمالاً توانایی او برای همزادپنداری با مجرم تحت تاثیر این تصویر ذهنی خواهد بود. همچنین، کسی که مجرم را یک کنش‌گر آزاد و مختار می‌داند، امکان همزادپنداری وی با مجرم احتمالاً کاهش می‌یابد (کولن و اونور، ۲۰۰۹: ۳۰۴-۲۸۳).

از این‌رو اونور و کولن به جای صحبت از باورهای اجتماعی از «همزادپنداری» سخن می‌گویند که از نظر آنها این توانایی را دارد که تفاوت‌های فردی در کیفرگرایی را تبیین کند.

به نظر می‌رسد نحوه طراحی سوالات نیز بتواند بر احتمال همزاد پنداری با مجرم تاثیرگذار باشد. در این راستا شاید بتوان گفت که پرسیدن سوالات کلی و انتزاعی، توانایی پرسش‌شونده برای همزادپنداری با مجرم را تحلیل خواهد برد. به این معنا که به واسطه بلا توصیف ماندن مجرم و شخصیت او، مخاطب خود را مجرم یا متهم تصور

نخواهد کرد بلکه احتمالاً به واسطه این‌که در این فرض، ترس از جرم مجال بروز می‌یابد، سوال شونده خود را جای بزه‌دیده قرار داده و بر این مبنا پاسخ دهد. در واقع، می‌توان موضوع همزادپنداری را علاوه بر مجرم، به بزه‌دیده نیز تسری داد؛ یعنی، گاهی به واسطه نحوه طراحی سوالات، مخاطب با بزه‌دیده و نه مجرم همزاد پنداری می‌کند؛ موضوعی که احتمالاً میزان کیفرگرایی را افزایش می‌دهد. از سوی دیگر طراحی سوالات پرونده‌ای توانایی همزاد پنداری با مجرم را افزایش می‌دهد. البته باید اذعان داشت که این موضوع بازهم از طریق طراحی سوالات قابل تغییر است.

## ۵. تبیین تفاوت‌های کیفرگرایی در سطح کلان

در کنار تحلیل و تبیین تفاوت‌های فردی، پرسش مهم دیگر این است که چه چیزی باعث ایجاد تفاوت در کیفرگرایی در میان ملل مختلف می‌شود. به عنوان نمونه جامعه آمریکا نسبت به بیشتر جوامع اروپایی مثل هلند، سطوح بالاتری از کیفرگرایی را به خود دیده و می‌بیند (روبرت و دیگران، ۲۰۰۳).

کسترن در تحلیل داده‌های پیمایش بین‌المللی بزه‌دیدگی در مورد ۲۳ کشور توسعه یافته به این نتیجه رسید که در سطح کلان متغیرهای سن، جنسیت، سطح تحصیلات و رضایت از پلیس نقشی را ایفا نمی‌کنند. در عوض وی به دو عامل دیگر اشاره می‌کند، که در مجموع حدود نیمی از مغایرت‌ها بین کشورها را تبیین می‌کنند. این دو متغیر عبارتند از نرخ جرم در یک کشور<sup>۳۰</sup> و مقیاس نابرابری اقتصادی<sup>۳۱</sup>. همچنین در تحلیل وی ثابت شد که میزان تولید ناخالص داخلی و عملکرد پلیس با سطوح کیفرگرایی، در سطح کلان، ارتباطی ندارند. همچنین است متغیر انگلیسی زبان بودن که با در نظر گرفتن سایر متغیرها مثل سطوح جرم، غیر مرتبط با کیفر گرایی شناخته شد. تحقیق وی این نتایج را در سطح جهانی نیز به اثبات رساند. این نویسنده به این موضوع نیز پرداخت که آیا بین نرخ حبس و کیفرگرایی ارتباط مثبتی وجود دارد یاخیر؟ به طور خلاصه، نتایج پژوهش وی نشان داد که هرچند در کشورهای در حال توسعه، احتمالاً یک همبستگی مثبت وجود دارد لیکن در سطح جهانی چنین همبستگی یافت نشد. به این معنا که در کشورهایی که مردم بیشتر طرفدار حبس می‌باشند، قضات نسبت به

اعمال حبس کراهت دارند (کسترن، ۲۰۰۹: ۴۴-۴۱).

این موضوع در مورد اعدام هم مطرح و ادعا شده که وجود نهاد اعدام و تجربه روزمره اجرای آن توسط مردم، افکار عمومی را در جهت موافقت با آن متأثر ساخته و می‌سازد. تجربه ملل الغاگر نیز این موضوع را به اثبات رسانده است. شاهد مثال را معمولاً وضعیت آلمان غربی قبل و بعد از الغای کیفر مرگ در ۱۹۴۹ می‌دانند. چند هفته مانده به الغای کیفر مرگ در آلمان غربی، در سال ۱۹۴۹، در بن پیمایشی با هدف سنجش دیدگاههای مردم در ارتباط با کیفر مرگ اجرا شد. در حالی که نتایج پیمایش مزبور، میزان ۷۴ درصدی حمایت از اعدام را نشان می‌داد. لیکن با الغای اعدام در ۱۹۴۹ پیمایش‌ها نشان از کاهش حمایت از اعدام داشتند؛ به نحوی که در دهه ۱۹۹۰ تنها یک سوم از اعدام حمایت می‌کردند (کوری و برندنستین، ۲۰۰۹: ۶۹-۶۷).

حال جای طرح این پرسش است که آیا باید دیدگاه کسترن را پذیرفت که معتقد است سنت‌های کیفردهی، تاثیری بر میزان کیفرگرایی به جای نمی‌نهد و یا بر این باور بود که این سنن و رویه‌ها، بر افکار عمومی تاثیر ماندگاری دارند؟ نویسنده در پاسخ به سوال فوق این احتمال را ترجیح می‌دهد که بین حبس و اعدام در این زمینه تفاوت‌هایی باید وجود داشته باشد. اما این تفاوت‌ها چیست؟ همانگونه که می‌دانیم کیفر اعدام، در بسیاری از جوامع، یک کارکرد نمادین دارد. به این معنا که به عنوان نمونه، در جامعه آمریکا، اعدام به نماد «مبارزه» با «آنهاي خلافکار» تبدیل شده است. موافقت با کیفر مرگ، به معنای عدم تایید رفتار «آنها» تلقی شده و از دیگر شو مخالفت با اعدام نیز به معنای تایید و تجویز رفتار آنهاي خلافکار، قلمداد می‌گردد. این معنای نمادین را باید کارکرد حمایت‌های رسمی و رسانه‌ای از اعدام بدانیم. تحت چنین شرایطی که اعدام در نظام قانونی و قضایی دوام و اجرا داشته و با حمایت‌های رسمی و علنی از سوی سیاستمداران و رسانه‌ها همراه بوده، چنین سنت قانونی و قضایی بر افکار عمومی و میزان کیفرگرایی می‌تواند تاثیرگذار باشد. لیکن آیا در مورد حبس نیز چنین رویه رخ داده و به عنوان یک نماد مطرح شده است؟ به نظر می‌رسد چنین امری تا به حال رخ نداده و از سوی دیگر در کشورهایی که حبس، در نظام قانونی شان وجود دارد و در سطح بالایی مورد استفاده است، حمایت‌های رسانه‌ای و سیاسی از آن،

آنچنان که در مورد اعدام وجود داشته و دارد، قابل شناسایی نیست.

کوشییس براین باور است که بین نرخ جرایم در یک کشور و میزان کیفرگرایی ارتباطی وجود ندارد. به این معنا که با افزایش جرایم، لزوماً کیفرگرایی نیز سیر صعودی به خود نمی‌گیرد. برای مثال حمایت از کیفر مرگ در ایالات متحده از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۶۶ از ۶۱ درصد به ۴۲ درصد کاهش یافت. و از ۱۹۶۶ تا ۱۹۹۵ از ۴۲ به ۷۷ درصد رسید. این در حالی است که افزایش اعدام‌گرایی، حداقل در دهه ۱۹۹۰، با افزایش جرایم در ایالات متحده همراه نبوده، چرا که در این دهه میزان جرایم به صورت پیوسته در حال کاهش بوده است. همچنان‌که از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵ نرخ قتل در ایالات متحده کاهش یافت، لیکن حامیان اعدام از ۶۵ به ۸۵ درصد افزایش یافتند (کوشییس، ۱۹۹۹: ۷۸-۷۹). این دیدگاه با نتایج پژوهش کسترن که سطوح بالای بزهکاری را مرتبط با کیفرگرایی می‌داند ناسازگار است. به نظر می‌رسد برای کسترن تفکیک بین بزهکاری و ترس از بزهکاری روشن نبوده است. چرا که در تحلیل کیفرگرایی در سطح ملی، به ترس از جرم اشاره نکرده بلکه نرخ جرایم را در نظر گرفته و آن را مرتبط با سطوح کیفرگرایی در کشورها می‌داند. سپس در جمع‌بندی نتایج پژوهش یک مرتبه به تاثیر سطوح جرم اشاره کرده و در ادامه به تاثیر ترس از جرم اشاره می‌کند. گویی که سطوح بالای بزهکاری را مساوی با ترس از جرم و احساس ناامنی وسیع‌تر در سطح کلان می‌داند. به طور کلی به نظر می‌رسد آنچه کیفرگرایی را تعیین می‌بخشد، احساس ناامنی و ترس از بزه‌دیدگی باشد؛ این ترس و احساس ناامنی گاهی مرتبط با سطوح واقعی جرایم در سطح جامعه است و گاهی متناسب با سطوح ناامنی در جامعه نبوده بلکه بیشتر به واسطه تمرکز جهت‌دار رسانه‌ها و سیاستمداران شکل می‌گیرد.

مایکل تونری<sup>۳۲</sup> براین باور است که از دهه ۱۹۶۰ جرم و مجازات در دستور کار برنامه‌های سیاسی، قرار گرفت. در سال ۱۹۶۴ بری گلد واتر «بزهکاری در خیابان‌ها» را در مبارزات انتخاباتی‌اش در برابر لیندون جانسون مطرح کرد و یا جرج بوش در مبارزات انتخاباتی، عکس‌هایی از ویلی هورتون<sup>۳۳</sup> را نشان داد. در واقع از این دهه جمهوری خواهان بر سر سه موضوع مناقشه کردند؛ سیاست‌های تأمین اجتماعی، کنترل جرم و تبعیض مثبت. از نظر آنها دلیل اصلی نرخ بالای جرایم، سیاست‌های کیفری



ملازم بود. منتقدان این ادعا را مطرح می‌کنند که جمهوری خواهان و دیگر محافظه-کاران، نگرانی‌های عمومی در مورد جرم را از طریق تأکید بر جرم و خشونت در مبارزات انتخاباتی برجسته کردند. در واقع توجه سیاسی و رسانه‌ای به موضوعات مواد مخدر و به طور کلی بزهکاری، تقریباً همواره بر افزایش درصد آمریکایی‌هایی که این مشکلات را یک نگرانی شدید می‌دانند، مقدم بوده است (تونری، ۱۹۹۹: ۲۴-۳).

دیوید گارلند<sup>۳۴</sup> در مقاله‌ای تحت عنوان «کیفر اعدام و فرهنگ آمریکایی» موضعی را برگزیده است که اندکی با موضوع مایکل تونری تفاوت دارد. به واقع وی اعتقاد دارد که نگرش‌های سرکوب‌گرایانه، محصول ترس از جرم است؛ ترس از جرمی که ریشه در یک تجربه جمعی جدید از جرم و ناامنی<sup>۳۵</sup> در چند دهه اخیر دارد. لیکن وی در ادامه، بیشتر افراد را در ارتباط با موضوع اعدام، فاقد نظر و تصمیم دانسته و تحول دیدگاه آنها را منوط به این می‌داند که گزارش‌های عامیانه در رسانه‌های جمعی متحول شده و واقع بینی در دیپلماسی‌های انتخاباتی حاکم شود. به نظر می‌رسد که وی ترس از جرم و به تبع آن کیفرگرایی را اولاً محصول تجربه جدید جرم و ناامنی دانسته و در عین حال به برجستگی جرم در رسانه‌ها و دیپلماسی‌های انتخاباتی، به عنوان تشدید کننده ترس از جرم و ناامنی، نیز توجه می‌کند. ساختار عوام‌گرایانه نظام عدالت کیفری در ایالات متحده باعث می‌شود که مقوله افکار عمومی، بیشتر از سایر دول غربی، محل ارجاع و استناد باشد و این وضعیت خود باعث طرح روز افزون مباحث جرم و مجازات در مبارزات انتخاباتی و گزارش‌های رسانه‌ای شده و نتیجتاً کیفرگرایی در میان مردم تشدید می‌شود (گارلند، ۲۰۰۵: ۳۷۶-۳۴۷).

در کشورهای بلوک شرق سابق در چند دهه اخیر، میزان کیفرگرایی به نحو چشمگیری رشد داشته است. برای مثال طی پیمایشی که در سال ۱۹۹۲ در آلمان‌های شرقی و غربی انجام شد، اهالی آلمان شرقی میزان بالاتری از کیفرگرایی را از خود نشان دادند. همچنین میزان کیفرگرایی در آلمان شرقی بعد از فروپاشی نظام سابق افزایش یافت. این موضوع اصولاً این‌گونه قابل تبیین است که بعد از فروپاشی دیوار برلین، نظم قدیمی شکست خورد. در واقع در نظام کمونیستی سابق، رسانه‌ها به صورت دولتی کنترل می‌شدند. بدین معنا که گزارش جرایم محدود بود و به علاوه

کنترل رسمی شدید و کنترل غیر رسمی اجتماعی بر جامعه آلمان شرقی، حاکم بود که این امر میزان جرایم را نسبت به کشورهای غربی پایین‌تر نگه می‌داشت. لیکن با اتحاد مجدد دو آلمان، این نظم از بین رفت، مرزها باز شد و آزادی مطبوعات حاکم گشت. رسانه‌ها به نحو گسترده‌تری جرم را به تصویر می‌کشیدند و در این مسیر اغلب از گزارش‌های غیر مستند استفاده شده و به صورت گزینشی - عمدتاً از جرایم خشونت بار و خیابانی - گزارش تهیه می‌شد. در نتیجه جامعه آلمان شرقی در این سال‌ها به علت فروپاشی نظم سابق و عدم استقرار کامل نظم جدید، خود را مواجه با افزایش بزهکاری و احساس ناامنی روز افزون می‌دید. نتیجتاً ترس از جرم و نگرانی نسبت به آینده، به علاوه رادیکالیسم جناح راست و تنفر از بیگانگان باعث کاهش مداراگری عموم شده بود (کوری و فردینان، ۱۹۹۹: ۳۸۳-۳۸۰).

جامعه لهستان نیز در اروپای شرقی مورد مناسبی در جهت تحلیل و تبیین بوده است. چراکه در این کشور در طول دهه ۱۹۹۰، یعنی سال‌های بعد از فروپاشی نظام کمونیستی، میزان کیفرگرایی در حال کاهش بود. به عنوان نمونه، گرایش به حبس که در پیمایش اول ICVS، ۴۲ درصد بود، در پیمایش ۱۹۹۲ به ۳۱/۱ درصد کاهش یافت. پیمایش‌های بعدی نیز این رویه را تایید کرد. به نحوی که در ۱۹۹۶ به ۱۶/۵ درصد رسید. لیکن از سال ۲۰۰۰ این رویه ادامه نیافت به نحوی که پیمایش ۲۰۰۰، حمایت ۲۱/۱ درصدی از حبس و پیمایش ۲۰۰۴/۲۰۰۵ حمایت ۳۴ درصدی از حبس را در لهستان نشان دادند. همچنین حمایت از اعدام نیز در سال ۲۰۰۴ به رکورد بالای ۷۷ درصد رسید. این نتایج، در قیاس با جامعه آلمان شرقی، چگونه قابل تفسیر و تبیین است؟ اصولاً وضعیت کشور لهستان در میان سایر کشورهای اروپای شرقی و مرکزی، یک استثنا به حساب می‌آید. کراجوسکی این موضوع را این‌گونه تبیین می‌کند که این تغییر و تفاوت بین دو دهه گذشته در جامعه لهستان، همسو با تغییر گفتمان عمومی بوده است؛ تغییری که هم در سطح گفتمان سیاسی و هم گفتمان رسانه‌ای حادث شده است؛ دهه ۱۹۹۰، دهه عقلانیت در سیاست‌های کنترل جرم، دهه اصلاحات لیبرال، بازپرووری و حمایت گسترده از حقوق بشر در لهستان بود. لیکن در دهه آغازین قرن بیستم و یکم، این سیاست‌ها و حمایت‌ها کنار گذاشته شده و سیاست‌های قانون و نظم

بر جامعه لهستان حاکم شد و این تغییر در گفتمان سیاسی و رسانه‌ای کاملاً نمایان بوده است (کراجوسکی، ۲۰۰۹: ۱۱۶). به بیانی دیگر، این تغییر گفتمان سیاسی و رسانه‌ای در دهه اول قرن حاضر، به حمایت از کیفر در جامعه لهستان سیر صعودی بخشیده است.

به تجربه و تحقیق اثبات شده است که گفتمان سیاسی و رسانه‌ای حاکم بر جوامع مختلف و نوسانات آن در گذر زمان، می‌تواند تبیین‌گر مناسبی برای این موضوع باشد که چرا میزان کیفرگرایی از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است (روبرت و دیگران، ۲۰۰۳: ۹۳-۷۳). گفتمان عمومی غالب در یک جامعه، تاثیر عمده‌ای بر افکار عمومی آن جامعه برجای می‌نهد. عمده این تاثیرها را باید مرتبط با تشدید احساس ترس از جرم و نگرانی راجع به ملایمت کیفرها دانست؛ موضوعی که به نوبه خود توانایی تولید و تشدید دیدگاه‌های سرکوب‌گرایانه را دارد.

## ۶. کیفرگرایی و ابزار پیمایش

زمانی از مخاطب یک سوال کلی پرسیده می‌شود؛ به عنوان نمونه، می‌پرسیم نظرش راجع به اعدام چیست؟ این شیوه، دید جامع و مناسبی را از افکار عمومی ارائه نمی‌کند. از این رو از دهه ۱۹۸۰ با تغییر رویکرد در شیوه طرح پرسش پیمایش‌ها تلاش می‌شود که پرسش‌شوندگان را در برابر پرسش‌های بیشتری قرار می‌دهند (گلب، ۲۰۰۶: ۱۲). گاهی یک پرونده خاص به مخاطب ارائه شده و از او خواسته می‌شود که ضمانت اجرای متناسب را تعیین کند. پیمایش‌های صورت گرفته نشان داده است که مردم در مواجهه با این دو نوع سوال، پاسخ‌های متفاوتی را از خود بروز می‌دهند. که این موضوع خط بطلانی را بر این پیش فرض می‌کشد که افکار عمومی مقوله ساده، بسیط و به راحتی قابل درک است. تحقیق اوبر ویتلر و شنگویی این موضوع را به اثبات رساند که مردم در مواجهه با سوالات پرونده‌ای، مایل به اعدام فوری نبوده و در واقع در حالت مذکور محتاط‌تر هستند. همچنین با پیش بینی جاگزین‌هایی برای اعدام، میزان اعدام-گرایی در میان عموم کاهش می‌یابد. کار محققین فوق‌الذکر نشان می‌دهد که آنان با پرسیدن یک سوال کلی در مورد کیفر مرگ، موافقت ۵۷/۸ درصد از پرسش‌شوندگان

چینی با کیفر مرگ را نشان دادند. لیکن زمانی که گزینه حبس ابد بدون امکان آزادی مشروط، به عنوان یک جایگزین، پیشنهاد شد ۵۰ درصد حامی الغای کیفر مرگ شدند و زمانی که به این گزینه، جبران خسارت نیز اضافه شد ۴۳/۷ درصد اعدام را برگزیدند (اوبرویتلر و شتقویی کیوآی، ۲۰۰۸: ۱۵-۱۰). تونری نیز معتقد است که در مواجهه با سوالات ساده و انتزاعی، پاسخ‌های ساده‌ای ارائه شده و در برابر پرونده‌های مشخص فردی، پاسخ‌ها چند بعدی و پیچیده است که هم خواهان مجازات و هم خواهان بازپروری‌اند (تونری، ۱۹۹۹: ۵).

تحقیقات صورت گرفته نشان از آن دارد که با استفاده از ابزارهای مختلف پیمایش، دیدگاه‌های نسبتاً متفاوتی بدست می‌آید. به این معنا که نحوه پرسیدن ممکن است به صورت پیمایشی و به صورت ارائه مجموعه‌ای از پرسش‌ها به مخاطب بوده و یا به صورت بحث گروهی، در پی تحصیل دیدگاه دیگران باشد که هر کدام از این‌ها می‌تواند نتایج متفاوتی را در پی داشته باشد. زمانی که از روش‌های مشورتی‌تر استفاده می‌شود، مخاطب اجازه شرکت در بحث و درگیر شدن ذهن را می‌یابد. زمانی که از مخاطبان سوالات کلی و انتزاعی پرسیده می‌شود (برای نمونه آیا رویه‌های کیفردهی دادگاه‌ها خیلی ملایم است؟) پاسخی که ارائه شده بیشتر در پی ایجاد یک تبیین ساختاری خواهد بود؛ پاسخی که متمایل به کیفرگرایی است. لیکن زمانی که در مورد یک پرونده خاص سوال می‌شود، پاسخ‌ها در جهت ارائه تبیین‌های فردی خواهند بود. بدین معنا که مخاطب سعی خواهد کرد برای همان پرونده، راه حلی را ارائه دهد؛ پاسخی که کمتر کیفرگرایانه خواهد بود. این امر نشان از آن دارد، در مقام مقایسه با پرسش کلی، پاسخ‌ها اصولاً تحت تاثیر متد پرسش، میزان ارائه اطلاعات و شکل‌بندی سوالات قرار دارد. هوتن در تحقیقی که در اسکاتلند انجام داد، دو نوع پرونده به مخاطبان ارائه کرد. در هر پرونده ابتدا اطلاعات جزئی ارائه شد و سپس اطلاعات کاملتری در مورد آن در اختیار مخاطبان قرار داده شد. نتایج کار وی نشان از آن داشت که با ارائه اطلاعات کاملتر، افراد تمایل به گزینش گزینه‌هایی مثل درمان اعتیاد برای آن مورد دارند. در واقع با ارائه اطلاعات جزئی و ناچیز مردم به این سمت تمایل دارند که

جدی‌ترین و شدیدترین جرایم را در نظر بگیرند که مجرم دارای مسئولیت اخلاقی

کامل و مستحق مجازات است (هاتن، ۲۰۰۵: ۲۵۰). علت این امر از یک سو در نحوه طراحی سوالات نهفته است و از سوی دیگر می‌توان گفت که تصویر ذهنی مردم، در ارتباط با چنین مواردی، از طریق رسانه‌ها شکل گرفته که اصولاً به صورت گزینشی و تنها از پرونده‌های خاصی گزارش تهیه می‌کنند (جرایم خیابانی و خشونت بار). از سوی دیگر سیاستمداران نیز، به عنوان یک منبع الهام‌گر افکار عمومی، تنها در برابر چنین پرونده‌هایی از خود واکنش نشان می‌دهند (کوری و فردینان، ۱۹۹۹: ۳۸۹).

در جهت سنجش افکار عمومی در ارتباط با یک کیفر خاص مثل کیفر مرگ، گاهی به طور کلی سوال می‌شود که آیا با کیفر مرگ موافقید؟ گاهی نیز سوالات، در ارتباط با جرایم خاص مطرح می‌شود: مثلاً سوال می‌شود که آیا با کیفر مرگ برای قتل موافقید؟ پژوهش‌های صورت گرفته نشان از آن دارد که پاسخ‌ها در برابر سوال دوم متفاوت است. تحقیقی در چین، حکایت از آن داشت که در پاسخ به پرسش از نوع اول ۵۷/۸ درصد با اعدام موافق بودند. لیکن زمانی که پرسش‌ها روی جرایم خاص متمرکز شد برای جرم قتل یک حمایت ۷۸ درصدی از اعدام یافت شد و در مورد جرایمی مثل صدمه عمدی منتهی به فوت، توزیع مواد مخدر و تجاوز به دختر بچه نابالغ نیز اکثریت مردم از اعدام حمایت کردند. لیکن در مواجهه با جرایم غیرخشونت باری مثل جعل، تولید داروهای تقلبی، سرقت، اختلاس، جاسوسی و... حمایت عمومی از اعدام یافت نشد (اوبرویتلر و شنفوی کیو آی، ۲۰۰۸: ۱۱ و ۲۶).

همانطور که پیش از این گفتیم ظهور و بروز ترس از جرم، در صورت طرح پرسش‌های کلی و انتزاعی زمینه مساعدتری می‌یابد. نتایج تحقیق اسپرات که در کانادا انجام شد این موضوع را به اثبات رساند (اسپرات، ۱۹۹۹: ۴۷۴-۴۶۸). می‌توان گفت ترس از جرم که یکی از فاکتورهای تعیین کننده کیفرگرایی در بین مردم است، تنها زمانی مجال بروز می‌یابد که سوالات کلی از مخاطبان پرسیده شود. در این حالت آنها پاسخ‌هایی بیشتر ساختاری را ارائه خواهند داد که کیفرگرایی گسترده‌تری را در میان عموم نشان می‌دهد. شاید علت این باشد که در این فرض، مخاطب فرصت و امکان بهتری را برای همزادپنداری با بزه دیدگان بالقوه و نه مجرمین بدست می‌آورد. پدیده‌ای که علت آن را در ذکر نشدن ویژگی‌های مجرم و فاقد توصیف ماندن وی باید جستجو

کرد. از سوی دیگر در برابر سوالاتی که به صورت یک پرونده، مطرح شده و از مخاطبین خواسته می‌شود که ضمانت اجرای متناسب را انتخاب کنند، تبیین‌های فردی ایجاد می‌شود که براساس آن افراد درصدد پیدا کردن یک راه حل برای آن مورد خاص هستند. تحقیقات صورت گرفته نشان می‌دهد که در این فرض کیفرگرایی کمتری از سوی افراد بروز پیدا می‌کند. در واقع در این حالت، مخاطب فرصت و امکان همزاد پنداری با مجرم و نه بزه دیده را پیدا می‌کند؛ موضوعی که در نهایت باعث کاهش کیفرگرایی در میان پرسش‌شوندگان می‌گردد.

در ارزیابی نتایج پیمایش‌ها باید به دو مقوله دیگر نیز توجه داشت: یکی اینکه مخاطبان پیمایش اصولاً تمایل دارند در برابر تمام سوالات، سوای اینکه با آن موافق هستند یا خیر، به صورت مثبت پاسخ دهند. این مشکل را می‌توان از طریق طراحی سوالات چند گزینه‌ای حل کرد. بدین معنا که با طرح یک جرم از پرسش‌شونده درخواست کرد که بین چند گزینه یکی را انتخاب کند. برخی نیز بر این باورند که تغییر نحوه چینش گزینه‌ها بر پاسخی که ارائه می‌شود تاثیرگذار بوده و می‌تواند نتایج را دگرگون سازد (برندنستین و کوری، ۲۰۰۹: ۶۶). مشکل دیگر این‌که پرسش‌شوندگان تمایل دارند پاسخ‌هایشان را نسبت به انتظارات مشهود مصاحبه‌کننده تعدیل کنند.

در این راستا، نحوه ارائه پرسش‌نامه بر پاسخ‌هایی که ارائه می‌شود تاثیر گذار است. در واقع گاهی پرسش‌نامه به صورت مصاحبه‌رو در رو، ارائه و تکمیل می‌شود و گاهی آن‌را از طریق ایمیل و یا پست نزد مخاطب ارسال می‌دارند. در تحقیقی که در آلمان صورت گرفت افرادی که پرسشنامه را از طریق ایمیل و یا پست دریافت کرده بودند ۷۵/۹ درصد با کیفر مرگ موافقت کردند و افرادی که به صورت رو در رو مورد مصاحبه قرار گرفتند ۶۶/۶ درصد با کیفر مرگ موافقت کردند (کوری و فردینان، ۱۹۹۹: ۳۸۸-۳۸۷). این موضوع این گونه قابل تبیین است که دو شیوه متفاوت میزان متفاوتی از محافظه‌کاری را در افراد برمی‌انگیزد. کسانی که پرسشنامه‌ها را از طریق ایمیل و یا پست دریافت کرده و آن‌را به صورت بی‌نام و در غیاب پرسشگر پاسخ دادند احتمالاً محافظه‌کاری کمتری را از خود بروز می‌دهند. به عبارتی قابلیت پذیرش اجتماعی بر مصاحبه‌تأثیر گذاشته و به دنبال پذیرش اجتماعی، کیفرگرایی کمتری را نشان می‌دهند.

بحث کیفر گرایی مدتی است در ایران نیز آغازیدن گرفته و تحقیقاتی نیز در این زمینه صورت گرفته است که از آن جمله می‌توانیم به پروژه‌ای اشاره کنیم که به همت مرکز پژوهش‌های معاونت برنامه ریزی و توسعه قضایی دادگستری استان قم صورت گرفت و نتایج آن نیز در قالب یک کتاب به جامعه علمی عرضه شد. مطالعه مزبور تمرکز خود را بر موضوع کیفر مرگ و نگرش‌های عمومی پیرامون آن قرار داده است.<sup>۳۶</sup> به طور اجمال، نتایج پژوهش مزبور حکایت از سطوح بالای حمایت از اعدام داشت. به طور مثال در پاسخ به این سوال که «من به طور کلی با نبودن اعدام در ایران موافقم» ۸۶/۵ درصد مخالف بودند. همچنین در پاسخ به این پرسش که «مجازات اعدام برای هر جرمی و در مورد هر مجرمی اقدامی غیر انسانی است»، ۷۵/۴ مخالف بودند. که حکایت از سطوح بالای اعدام گرایی در میان اهالی قم دارد. لیکن زمانی که جایگزینی حبس ابد با اعدام به مصاحبه شوندگان پیشنهاد شد، میزان اعدام گرایی به ۵۹/۶ درصد کاهش یافته و ۳۱/۸ درصد موافق این جایگزینی بودند. موضوعی که نتایج پژوهش‌های صورت گرفته در سایر کشورها را تا حدی تایید می‌کند.

در مورد اعدام برای جرایم خاص نیز از مخاطبان سوال شده بود. مثلاً در مورد جرایمی چون قاچاق مواد مخدر و جاسوسی ۶۶/۵ درصد موافق اعدام بودند. این موضوع نشان می‌دهد که میزان اعدام گرایی در مورد جرایم خاص، می‌تواند کاهش چشمگیری را تجربه کند. البته اگر برای جرایم خاص نیز جایگزین‌هایی مثل حبس ابد به پرسش شوندگان ارائه می‌شد، احتمالاً گرایش به اعدام باز هم کاهش می‌یافت. محققین در تحلیل نتایج خود به سادگی از کنار این موضوع گذشته و با تمسک به برداشت‌های ساده و سطحی از نتایج پیمایش این گونه اظهار داشته‌اند که «اکثریت مردم با اجرای اعدام موافق بوده و معتقدند نباید در اعدام افرادی که امنیت جامعه، اخلاق عمومی و... را به خطر می‌اندازند کوتاه آمد...» (کریمی و کاظمی، ۱۳۸۷: ۱۹۳). گویی نویسندگان با مشاهده ارقام بالای حمایت از اعدام، تسلیم شده و از تحلیل باز مانده‌اند. حال آن که نتایج پژوهش در این قسمت حکایت از آن دارد که افکار عمومی مقوله‌ای پیچیده، چند بعدی و قابل تغییر است. نحوه طراحی سوالات بر پاسخ‌های ارائه شده، تاثیر چشمگیری را به جای می‌نهد. از سوی دیگر متأسفانه در این پیمایش از سوالات

پرونده‌ای استفاده نشده است؛ موضوعی که می‌توانست پیچیدگی افکار عمومی و احتمالاً کاهش کیفرگرایی را به نحو واضح‌تری نشان دهد.

نحوه طراحی پیمایش مزبور به نحوی بوده که امکان مقایسه میان افرادی که به نوعی حضور در صحنه اعدام را تجربه کرده اند با کسانی که فاقد چنین تجربه‌ای بوده‌اند را فراهم می‌آورد. افراد دارای چنین تجربه‌ای در پاسخ به این سوال که «من به طور کلی با نبودن اعدام در ایران موافقم» ۱۰/۴ درصد موافق و ۸۷/۹ درصد مخالف بودند. حال آن‌که افراد فاقد این تجربه ۱۲/۷ درصد موافق بوده و ۸۴/۱ درصد نیز با این موضوع مخالفت کردند. هنگامی که جایگزینی حبس ابد به جای اعدام به مصاحبه شوندگان پیشنهاد شد، افرادی که تجربه شرکت در مراسم اعدام را داشتند کیفرگرایی بالاتری را بروز دادند (۱۳/۹ درصد موافق و ۸۴/۳ درصد مخالف). حال آنکه ۳۴/۹ درصد از افرادی که تجربه مزبور را نداشتند با این جایگزین موافقت کرده و ۵۳/۲ درصد مخالف بودند. در مجموع افراد فاقد تجربه شرکت در مراسم اعدام ۸۱/۵ درصد با اعدام موافق بودند در حالی که میزان گرایش دارندگان این تجربه به اعدام ۸۶ درصد اعلام شد.

در تحلیل این داده‌ها به این موضوع اشاره شده که علت عمده این تفاوت در نگرش‌ها، احتمالاً ناشی از تاثیر تماشای اعدام، آشنایی با نوع جرم ارتكابی، ضرورت اعدام چنین مجرمینی و... باشد (کریمی و کاظمی، ۱۳۸۷: ۲۰۴). لیکن آنچه از نظر دور مانده این است که کسانی که در طول زندگی‌شان به نوعی صحنه اعدام را به نظاره نشسته‌اند و یا مصاحبه با آن‌ها در صحنه یک اعدام صورت گرفته، احتمال بیشتری وجود دارد که با اعدام موافق باشند نسبت به کسانی که تا به حال صحنه اعدام را ندیده‌اند. به این معنا که تجربه مشاهده صحنه اعدام، نظر آنها را به سمت و سوی موافقت با اعدام سوق نداده بلکه موافقت با اعدام آن‌ها را به سمت چنین تجربه‌ای کشانده است. پس نمی‌توان گفت مشاهده اعدام، نظر افراد را به سمت موافقت با این کیفر رهنمون می‌سازد. دست کم نمی‌توان ادعا کرد که از این تحقیق، چنین چیزی برمی‌آید. با وجود مشکلات و ایرادات وارد بر این تحقیق، نتایج پیمایش انجام شده در قم الگوی حاکم بر سایر جوامع را تایید کرد. نتایجی که نشان از آن داشت که نگرش -



های عمومی در ایران بسیار پیچیده و چند لایه است. نمی‌توان یک‌سره از کیفرگرایی بالا و یا از مداراگری صرف سخن گفت. در واقع این نگرش‌ها با یکدیگر هم‌زیستی داشته و همواره در طول پیمایش هر چند به صورت محدود حضور خود را نشان دادند. تغییر دادن شکل سوالات تأثیر چشم‌گیری را بر پاسخ‌ها نشان داد. این احتمال که با تغییر در سوالات (مثلاً با طرح سوالات پرونده‌ای) و یا تغییر شیوه پرسیدن سوالات، کیفرگرایی دچار تغییراتی شود، نیز وجود دارد. البته برای این که بتوان نتایج چنین تحقیقی یا تحقیقاتی از ایندست را تعمیم داد، بررسی شیوه انجام تحقیق و اعتبار و روایی آن را جداگانه مورد سنجش قرار داد.

#### ۷. نتیجه‌گیری

کیفرگرایی، موضوعی چند وجهی است. ۱- گاهی کیفرگرایی، به معنای یک ذهنیت فردی و احساس نیاز به مجازات از سوی افراد مطرح می‌شود. ۲- زمانی به مثابه یک مقوله فرا فردی است که مرتبط با کلیت اجتماع بوده و در گفتمان اجتماعی ظاهر می‌شود و می‌تواند در رسانه‌ها دنبال شود. ۳- گاهی مرتبط با قانون‌گذاری در عرصه امور کیفری، به عنوان ماحصل گفتمان سیاسی، مطرح می‌شود، و ۴- زمانی نیز در ارتباط با قوه قضائیه و قضات مطرح می‌شود که به کیفرگرایی قضایی معروف است (کوری و برندنستین، ۲۰۰۹: ۶۵). وجوه اول و دوم که موضوع این مقاله بود مورد بررسی قرار گرفت. درست است که متغیرهای جنسیت، سن، تحصیلات و ترس از جرم به عنوان متغیرهای فردی می‌توانند به تبیین تفاوت‌ها در کیفرگرایی به ما کمک کنند، ولی از آنجا که افراد در فرهنگ‌ها و جوامع مختلف تحت تأثیر عوامل گوناگونی رشد می‌کنند و جامعه پذیر می‌شوند، نمی‌توان نتایج تحقیقات در یک جامعه را بدون انجام پژوهش و پیمایش متناظر به دیگر کشورها نیز سرایت داد. در سطح باورهای نژادی، سیاسی، مذهبی و سبک اسناد نیز دیدگاه اونور و کولن را درست‌تر و قابل قبول‌تر یافتیم که معتقدند می‌توان تفاوت‌های فردی در کیفرگرایی را با ارجاع به توانایی فرد برای همزادپنداری با مجرم تبیین کرد؛ داشتن چنین توانایی، به فرد این امکان را می‌دهد که خود را به جای مجرم قرار داده و از منظر او به قضیه نگاه کند و در این

صورت میزان کیفرگرایی در فرد کاهش خواهد یافت. همزادپنداری صرفاً در ساختارهای مغز متعین نیست بلکه داخل در یک فرایند زیستی- اجتماعی بوده و دارای ساخت اجتماعی است. به این معنا که بر اثر مجموعه‌ای از باورهای نژادی، سبک اسناد و تصاویر دارای ساخت اجتماعی از جرم شکل می‌گیرد. در شکل دهی تصاویر مزبور نیز تجربه‌های عینی گروه دوستان، خانواده و از همه مهم‌تر رسانه‌ها نقش دارند. نقش رسانه‌ها در ساخت این تصاویر برجسته‌تر است؛ زیرا با ارائه گزارش‌های گزینشی از جرایم، به ویژه جرایم خیابانی، تصویر خاصی را از انواع خاصی از جرایم به مخاطب القاء می‌کنند.

افزون بر این، همزاد پنداری، به نحوه طراحی پرسش‌ها نیز بستگی دارد؛ در پرسش‌های کلی و انتزاعی توانایی همزادپنداری با مجرم کمتر مجال بروز پیدا می‌کند، در حالی که ترس از جرم، که یکی از منابع الهام بخش آن رسانه‌ها هستند، موقعیت ظهور می‌یابد. به عبارت دیگر، در این صورت احتمال همزاد پنداری سوال شونده با بزه‌دیده بیشتر از مجرم است.

از سوی دیگر کیفرگرایی تا حدی نیز ساخته ابزار جمع آوری اطلاعات نیز می‌باشد. نتایج تحقیقات نشان داد که تغییر نحوه طراحی سؤالات، کلی یا پرونده‌ای بودن آنها، مصاحبه‌ای بودن پیمایش یا فرستادن سؤالات از طریق پست یا ایمیل، ارائه مجازات‌های جایگزین یا عدم ارائه آنها به پرسش شونده و... می‌تواند تاثیر چشمگیری بر نتایج پیمایش داشته باشد. بنابراین، نکات و ظرایفی که در هر پیمایشی که قرار است افکار عمومی را بسنجد در خصوص کیفرگرایی نیز اهمیت می‌یابد. به گونه ای که توسعه و تکمیل شیوه‌ها و فنون دستیابی به آرای عمومی به طور مستقیم بر نتایج تحقیق و درستی آن تأثیر می‌گذارد.

در پاسخ به این پرسش که چه موضوعی تفاوت کشورها را از حیث میزان کیفرگرایی تبیین می‌کند؟ نتایج تحقیق کسترن به دو متغیر نرخ جرم و مقیاس نابرابری اقتصادی اشاره می‌کند. تونری ریشه کیفرگرایی را در این می‌داند که جرم و مجازات در دستور کار رسانه‌ها و مبارزات انتخاباتی قرار دارند؛ این‌ها میزان کیفرگرایی را افزایش می‌دهد. ویوید گارلند نیز تا حدی با وی هم عقیده است، لیکن وی کیفرگرایی را

محصول ترس از جرم دانسته و علت این ترس را یک تجربه جمعی جدید از جرم و ناامنی، در چند دهه اخیر، دانسته و همچنین معتقد است که مبارزات انتخاباتی و گزارش‌های رسانه‌ای، این ترس و نتیجتاً کیفرگرایی را تشدید می‌کنند. همچنین نباید این نکته را از یاد برد که کیفرگرایی، به نحوه جامعه‌پذیری افراد و ایدئولوژی حاکم نیز بستگی دارد. نمونه این وضعیت کشور چین است که با وجود دارا بودن سطوح پایین‌تر جرایم در قیاس با کشورهای غربی، کیفرگرایی بیشتری را تجربه می‌کند. این وضعیت را اصولاً به نحوه جامعه‌پذیری افراد، دولتی بودن رسانه‌ها و مسائلی از این دست نسبت داده‌اند. به عبارت دیگر، گفتمان عمومی حاکم بر چنین جوامعی، اعم از گفتمان رسانه‌ای و گفتمان سیاسی، میزان کیفرگرایی مردم را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

دیوید گارلند معتقد است که پدیده‌های فرهنگی به لحاظ ویژگی هستی‌شناختی می‌توانند متفاوت باشند. این تفاوت می‌تواند به لحاظ جوهر، عمق یا دوام‌شان باشد. اشاره وی در اینجا به افکار عمومی است که زمانی جهانی و غیرقابل تغییر فرض شده بود. لیکن پژوهش‌ها، زودگذر بودن و کم عمق بودن افکار عمومی را به اثبات رسانده است (گارلند، ۲۰۰۶: ۴۳۴). در واقع با تعریفی که از افکار عمومی در این مقاله ارائه شد و با تفصیلی که پیرامون پدیده کیفرگرایی عمومی داشتیم، حال می‌توانیم بر این نکته پافشاری کنیم که حتی در کشورهای غربی نیز افکار عمومی راجع به مسئله کیفردهی به خوبی و درستی شکل نگرفته است. زیرا، برای شکل‌گیری افکار عمومی پیرامون یک موضوع، لازم است موضوع مزبور برای اکثریت مردم واجد اهمیت تلقی شده و پیرامون آن یک سلسله واکنش‌ها و تبادل آرا و دیدگاه‌ها صورت پذیرد و در نهایت قالب یک فکر عمومی را به خود بگیرد. در حالی که به نظر می‌رسد پیرامون مسئله کیفر و کیفردهی چنین فرایندی طی نشده و عمده دیدگاه‌ها و باورهای مردم پیرامون این موضوع، تصاویر رسانه‌ای و متاثر از گفتمان سیاسی حاکم در جامعه است که نباید آن‌ها را افکار عمومی به معنای درست کلمه دانست. از این رو، در مطالعه موضوع کیفرگرایی عمومی، افکار عمومی نه به عنوان یک کنشگر و نیروی سیاسی بالقوه بلکه به مثابه «یک پدیده و واقعیت حاضر» مورد مطالعه قرار می‌گیرد. از سوی دیگر باید اذعان داشت برخلاف تصور موجود، افکار عمومی مقوله‌ای ساده و تک

بعدی نبوده بلکه میان افراد مختلف، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد و حتی در ذهن یک فرد نیز باورهای متضادی قابل رهگیری است. به طوری که نگرش‌های کاملاً سرکوب‌گرایانه با باورهای عکس آن هم‌نشینی و همزیستی دارند. زمان و مکان پیمایش دربارهٔ افکار عمومی و شرایطی که در آن زمان بر افکار عمومی حاکم است، نقش مهمی در برجسته شدن هریک از این وجوه و دیدگاه‌های متفاوت و گاه متضاد دارد.

### پی‌نوشت

#### 1. Punitiveness

#### 2. Zimring and Johnson

۳. در مورد ایالات متحده استدلال آن‌ها این است که آسیب‌پذیری ساختاری ایالات متحده نسبت به فشارهای افکار عمومی که از فدرالیسم، نحوه انتخاب دادستان‌ها، قضات و سطوح بالای خشونت نشأت می‌گیرد، به علاوه خصومت عمومی نسبت به مجرمین، اشتیاق به مجازات و بی‌اعتمادی نسبت به سیاستمداران علل عمده‌ای هستند که تبدیل شدن نگرش‌های عمومی به یک نیروی پویا را توجیه و تبیین می‌کنند.

۴. البته شاید بتوانیم این جریان را کیفرگرایی عوامانه نیز بنامیم.

۵. یک سیاست در صورتی عوام‌گراست که در جهت کسب آرا عمومی و بدون توجه به اثرگذاری آن‌ها در کاهش جرایم و یا تقویت عدالت مورد استفاده قرار گیرد. چنین سیاستی اجازه می‌دهد که مزایای انتخاباتی آن بر اثرگذاری کیفی‌اش پیشی گیرد (کلب، ۲۰۰۶، ۴).

۶. رک فاطمه کریمی و اصغر کاظمی (۱۳۸۷). بررسی وضعیت مجازات اعدام. قم: دادگستری کل استان قم.

#### 7. Neker

#### 8. Lazar

#### 9. Miracle of aggregation

۱۰. مولفه‌های درونی شکل‌گیری افکار عمومی دربردارندهٔ ویژگی‌هایی شخصیتی مخاطب، انگیزش-های آگاه و ناخودآگاه و مولفه‌های بیرونی نیز شامل روابط میان فردی و نهادی است.

#### 11. Just deserts

#### 12. Penal populism

#### 13. Three strike statutes

#### 14. International Crime Victimization Survey

۱۵. مقایسه بین کشورهای مختلف و نیز مقایسه کیفرگرایی در طول ادوار مختلف پیمایش

#### 16. European Survey of Crime and Safety

#### 17. Kury and Ferdinand

## 18. Kvashis

۱۹. این پرونده در سال ۱۹۷۲ در دیوان عالی ایلات متحده مطرح شد. در این پرونده دیوان عالی اظهار داشت که، مجازات اعدام، مجازاتی «ظالمانه و غیر عادی» بوده و بنابراین خلاف قانون اساسی است. قاضی مارشال و برنان اعتقاد داشتند که این مجازات در تمام موارد و فی نفسه مغایر قانون اساسی است. لیکن سایر قضات دیوان، بر طبیعت خودسرانه احکام مرگ تکیه کردند. همین امر باعث شد که بعد از تعلیق غیررسمی اعدام که از این سال در ایلات متحده اعمال شد، ایالات مختلف به فکر اصلاح قوانین راجع به اعدام بیافتند و زمینه اعمال به اصطلاح غیر خودسرانه و غیر تبعیض آمیز آن را فراهم آورند. و در نهایت در سال ۱۹۷۶ پرونده *Gregg v. Georgia* دیوان عالی رای به عدم مغایرت اعدام با قانون اساسی داد.

## 20. fear of crime

### 21. Sprott

۲۲. در این مورد در ادامه بیشتر سخن خواهیم گفت.

## 23. Attribution style

### 24. Vidmar and Ellsworth

### 25. Unnever and Cullen

### 26. Empathetic identification

۲۷. این امر در آموزه‌های اخلاقی ما نیز مدنظر بوده و قابل تایید است؛ آنجایی که از معصومین منقول است که آنچه را برای خود می‌پسندی برای دیگران نیز بیسند و آنچه را برای خود نمی‌پسندی برای دیگران نیز می‌پسند. کانت نیز در فلسفه اخلاق، آنرا قاعده یا امر مطلق اخلاقی محسوب می‌کند که هر آنچه که در این قاعده قرار گیرد امر اخلاقی است.

۲۸. همزادپنداری نیاز به تلافی را کاهش می‌دهد، لیکن احتمال تفکر افراد را در مورد چرایی ارتکاب رفتار مجرمانه، درک رنج دیگران در ارتباط با مجازات شدن، باور به پشیمانی مجرم، بخشش مجرم، صلح و سازش و احتمال مخالفت با سیاست‌های کیفری شدید را افزون می‌سازد.

۲۹. در واقع زمانی که در مورد مجازات جرم خاصی از مخاطب سوال می‌شود وی تمایل دارد تصاویری را که از آن نوع مجرم در ذهن دارد به خاطر آورد. این تصاویر حاوی جزئیاتی مثل جنسیت، نژاد، سن و مانند آن است که بر توانایی فرد برای همزاد پنداری با مجرم تاثیر گذاشته و کیفرگرایی یا عدم کیفرگرایی او را تعیین می‌کند. مثل تصاویری که افراد از مجرم خیابانی می‌سازند؛ این تصاویر ذهنی ممکن است از یک دانش عینی در مورد جرم و مجرم نشأت گرفته باشد یا از طریق گروه دوستان و یا بستگان انتقال یابد. لیکن منبع عمده شکل دهی به این تصاویر ذهنی را باید رسانه‌ها بدانیم.

۳۰. البته در مورد برخی کشورها با وجود این که میزان جرایم به نسبت پایین است لیکن کیفرگرایی

بالایی بر جامعه حاکم است. در این زمینه می‌توانیم چنین را شاهد آوریم که بر اساس دومین

پیمایش بین‌المللی جرم و بزه دیدگی مردم به میزان ۸۳/۲ درصد حبس را توصیه کردند. در حالی که میزان جرایم در چین به نسبت کشورهای صنعتی اروپای غربی کمتر بود. این موضوع از طریق نحوه جامعه پذیری در جامعه چین قابل تبیین است؛ در واقع میزان بالای کیفرگرایی در چین بازتاب دیدگاههایی است که هم توسط دولت و هم توسط رسانه‌ها شدیداً مورد حمایت و تایید بوده‌اند (Kury and Ferdinand: 1999, 378-379)

۳۱. این امر نشان از آن داشت که در جوامع همبسته و مساوات‌گرا، حساسیت‌های افزونی نسبت به درد و رنج دیگران وجود دارد.

### 32. Tonry

۳۳. ویلی هورتون سیاه‌پوستی بود که یک مرد سفید پوست را به قتل رساند و بدین خاطر زندانی شد. در طول حبس، یک روز از زندان مرخصی گرفت و در خلال آن روز به یک زن سفید پوست تجاوز کرد.

### 34. Garland

۳۵. گارلند اولین بار در کتاب «فرهنگ کنترل» به این موضوع اشاره کرد. از نظر وی این تجربه جمعی به نوبه خود از طریق آرایش‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی متمایز اواخر مدرنیته به وجود آمده است (کلب، ۲۰۰۱، ۱۳۹).

۳۶. ر.ک فاطمه کریمی و اصغر کاظمی (۱۳۸۷). بررسی وضعیت مجازات اعدام. قم: دادگستری کل استان قم.

## منابع

### الف) فارسی

بشیریه، حسین (۱۳۸۶). آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری و عملی). تهران: نشر نگاه معاصر.

دادگران، محمد (۱۳۸۲). افکار عمومی و معیارهای سنجش آن. تهران: نشر مروارید.

غفوری، محمود و کمالی، یحیی (۱۳۸۹). "افکار عمومی و سیاستگذاری عمومی (تاملی

نظری)". فصل‌نامه سیاست، مجله حقوق و علوم سیاسی، ۴۰(۲): ۱۷۱-۱۸۸

کاشفی اسماعیل زاده، حسن (۱۳۸۴). جنبش‌های بازگشت به کیفر در سیاست جنایی

کشورهای غربی. مجله الهیات و حقوق، ۱۵ و ۱۶: ۲۹۴-۲۵۳.

کریمی، فاطمه و کاظمی، اصغر (۱۳۸۷). بررسی وضعیت مجازات اعدام. قم:

دادگستری کل استان قم.

لازار، ژودیت (۱۳۸۸). *افکار عمومی*، ترجمه مرتضی کتبی. تهران: نشر نی.

متولی، کاظم (۱۳۸۴). *افکار عمومی و شیوه‌های اقناع*. تهران: نشر بهجت.

ب) انگلیسی

Cullen, Francis T., Fisher, Bonnie S., and Applegate, Brandon K. (2000). "Public Opinion about Punishment and Corrections". *Crime and Justice*, 27: 1-79.

Duff, R. A., Garland, David (1994). *A reader on punishment*. New York: Oxford University Press.

Garland, David (2001). *The culture of control: crime and social order in contemporary society*. New York: The University of Chicago press.

Garland, David (2005). "Capital punishment and American culture". *Punishment and Society*, 7 (4): 347-376.

Garland, David (2006). "Concepts of culture in the sociology of punishment". *Theoretical Criminology*, 10 (4): 419-447.

Gelb, Karen (2006). *Myths and Misconceptions: Public Opinion versus Public Judgment about Sentencing*. Melbourne: The Sentencing Advisory Council

Hutton, Neil (2005). "Beyond populist punitiveness". *Punishment and Society*, 7 (3): 243-258.

Jacobs, David and Carmichael, Jason T (2002). "The Political Sociology of the Death Penalty: A Pooled Time-Series Analysis". *American Sociological Review*, 67 (1): 109-131.

Kesteren, John van (2009). "Public attitudes and sentencing policies across the world". *European Journal of Criminal policy*, 6: 25-46.

Kinder, Ronald R. (1998), "Opinion and Action in the Realm of Politics". In the Handbook of Social Psychology, edited by Daniel T. Gilbert, Susan T. Fiske, and Gardner Lindzey. Vol. 2, 4<sup>th</sup> ed. Doston: McGrew-Hill.

Krajewsky, Krzysztof (2009). "Punitive attitudes in Poland- the development in the last years". *European Journal of Criminal policy*, 3: 103-120.

Kury, Helmut and Brandenstein Martin and Obergfell-Fuchs Joachim (2009). "Dimensions of Punitiveness in Germany". *European Journal of Criminal policy*, 5: 63-81.

Kury, Helmut and Ferdinand Theodore (1999). "Public opinion and

- punitivity”. *International Journal of Law and Psychiatry*, 22 (3-4): 373-392.
- Kvashis, V.E (1999).” The death penalty and public opinions”. *Russian Social Science Review*, 49 (1): 75-89.
- Roberts, V. Julian (1995). “Sentencing, Public Opinion and the News Media”. *Revue Generale De Droit*, 26: 115.
- Roberts, V. Julian, and et al. (2003). *Penal Populism and Public Opinion: Lessons from Five Countries*. New York: Oxford University Press.
- Sprott, Jane B (1999). “Are Members of the Public Tough on Crime?: the Dimension of Public Punitiveness”. *Journal of Criminal Justice*, 27 (5): 467-474.
- Tonry, Michael (1998). *Crime and Punishment in America, The Handbook of Crime and Punishment*. New York: Oxford University Press.
- Unnever, James d. and Cullen, Francis T. (2009). “Empathetic Identification and Punitiveness: A Middle-range Theory of Individual Differences”. *Teoretical Criminology*, 13 (3): 283-312.
- Vidmar, Neil and Ellsworth Phoebe (1974). “Public Opinion and Death Penalty”. *Stanford Law Review*, 26 (6): 1245-1270.
- Zimring, Franklin E. and Johnson, David (2006). “Public Opinion and the Governance of Punishment. in Democratic Political Systems, Annals of the American Academy of Political and Social Science: Democracy”. *Crime, and Justice*, 605: 266-280.